



دانشگاه باقر العلوم «علیه السلام»

دانشکده: علوم سیاسی، اجتماعی و تاریخ

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: علوم سیاسی

عنوان:

بررسی انتقادی دلالت‌های سیاسی

اندیشه پسامدرن ژاک دریدا

استاد راهنما:

آقای دکتر غلامرضا بهروز لک

استاد مشاور:

آقای دکتر نجف لک زایی

نگارش:

مجید هادی

1394

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ
يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى
الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

از جانب پدرم که کلک دانش بر کفم نهاد و اسلحه بر دوش، رفت،

تقدیم به:

پیشگاه نورانی امید دل مظلومان و مستضعفان و رهبر صالحان، حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛

قلب تپنده‌ی جهان اسلام و محور حقیقت‌جویان عالم، حضرت امام خامنه‌ای (دام الله ظله)؛

روح پر فتوح و نورانی احیاگر اسلام ناب محمدی (ص) حضرت امام خمینی (ره)؛

شهیدان گلگون کفن انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و شهدای مدافعان حرم؛

و مادر فهیم و مهربانم.

سپاس‌داشت

بی‌گمان فراهم آمدن این نوشتار بدون همراهی خانواده و دلسوزی و یاری اساتید بزرگوارم ممکن نبود؛ تقدیر از زحمات فراوان اساتید فرهیخته و مهربانم در طول دوره‌ی تحصیل و طی این نوشتار، از بضاعت این قلم بسیار فراتر است، اما به رسم ادب دست بر چشم نهاده و بر مهرورزی بی‌دریغشان سر فرود می‌آورم؛ بویژه از استاد فرزانه‌ام جناب دکتر غلامرضا بهروزی‌لک، برای قبول زحمت راهنمایی رساله و همچنین استاد فرهیخته‌ام جناب دکتر نجف لکزایی برای مشاوره‌ی پایان‌نامه کمال تشکر و امتنان را دارم.

نگاه سازور و نظام‌مند جناب دکتر بهروزی‌لک در تبیین اندیشه‌های سیاسی که نظام فکری اندیشه‌های سیاسی در غرب را در معجونی بسامان و در بستری ایده‌ساز به ما منتقل کردند و بینش ویژه‌ی دکتر لک زایی به آثار حضرت امام(ره) که ما را با پردازش و نگاهی نو در فلسفه، فقه و اخلاق سیاسی و شیوه‌ی جستار سیاسی در قرآن و آثار حضرت امام(ره) آشنا ساختن بارقه‌ی ایده‌ی این رساله بوده است.

نگارنده با توشه‌ی ناچیزی که از خرمن دانش این بزرگواران و سایر اساتید اندوخته بود، با توکل بر خدا و تکیه بر محبت و یاری اساتید، این کمین را فراهم آورده است، از این روی اگر نکته‌ی ارزنده‌ای باشد محصول تلاش اساتید مهربان من است.

از فداکاری‌های مادرم که پدرم نیز بوده است و خواهرم که برایم مادری

کرد و با فروتنی و مهربانی، یاریم کرد تشکر می‌کنم، و بر دستانشان بوسه میزنم.

چکیده

بررسی نقادانه‌ی اندیشه‌های نافذ در حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، اندیشمندان سیاسی دنیای اسلام را با پرسش‌های دنیای جدید آشنا می‌کند، و پاسخ‌های مناسب به آن‌ها می‌تواند عناصر سازنده‌ی نظریه‌های جدید را فراهم کند، همین‌طور می‌تواند زبان گفتگوی بین اندیشه‌ها را تقویت کند. «پسامدرنیسم» یکی از جریان‌هایی است که در عرصه‌های مختلف زندگی بشر نفوذ یافته است، و با جاذبه‌های روشی خود، حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی را نیز تحت الشعاع قرار داده است؛ در این میان بالندگی تمدن اسلامی و نیاز روز افزون تبیین اندیشه‌های سیاسی اسلام، شناخت و گفتگو با مکاتب سیاسی دنیای امروز را ضروری کرده است تا از این رهگذر اندیشه‌های متنفذ را کنترل و پالوده کند.

پست‌مدرنیسم نسبت به هرگونه روایت، فراروایت و روایت کلان، جهان واحد و... بی‌اعتماد و ناباور است، بنیاد پسامدرنیسم، پساساختارگرایی است که معتقد به شناور بودن ساختارها و برساختگی حقیقت است؛ ژاک دریدا یکی از مهمترین اندیشمندان پسامدرن است تمام تلاش او معطوف مبارزه با متافیزیک غربی، فلسفه و خردباوری بوده است، او با تشکیک در ادراک واقعی از پدیده‌ها، ذات معنا را دست‌نایافتنی تلقی میکند و معتقد است هستی متن است، چیزی خارج از متن وجود ندارد و بازشناسی آن، آنچنان‌که سنت فلسفی تلقی می‌کند ممکن نیست. دریدا با ابداع شالوده‌شکنی، خوانشی انتقادی از سنت متافیزیکی غرب ارائه داد، دریدا از این منظر، تمام آثار خود را ناظر بر سیاست می‌داند، او در آثار پایانی خود به صراحت از سیاست سخن گفته است، مواضع او درباره‌ی دیگری، مسئولیت، دموکراسی، تصمیم‌ناپذیری ساختاری، نفی دوست و دشمن سیاسی و... در نهایت به تمنای «دموکراسی در راه» می‌انجامد. این رساله در پی بازشناسی مهمترین مفاهیم و دلالت‌های سیاسی اندیشه‌ی او است و بر اساس اندیشه‌های اسلامی به نقادی آن می‌پردازد.

کلیدواژگان: مدرنیسم، پسامدرنیسم، شالوده‌شکنی، دیگری، سیاست دوستی، دموکراسی در راه، قانون، عدالت.

فهرست مطالب

1	مقدمه: طرح تفصیلی پژوهش
2	1- بیان مسأله :
3	2- سوال اصلی تحقیق:
3	3- سوال‌های فرعی:
3	4-اهمیت مساله و ضرورت تحقیق:
5	5- پیشینه تحقیق:
6	6- نوآوری تحقیق:
7	7- اهداف تحقیق:
8	9- چارچوب نظری / مفهومی:
8	10- نوع تحقیق:
8	11- روش انجام تحقیق:
8	12- سازمان دهی تحقیق:
10	فصل اول: کلیات و مفاهیم پژوهش
11	مقدمه:
12	گفتار اول: سیر تحول و پیدایش مدرنیسم
12	1- مفهوم مدرنیسم
12	1-1- مدرن
13	1-2- دوران مدرن
14	1-3- پروژه‌ی فکری مدرنیسم (عصر روشنگری)
17	1-4- مدرنیته

- 47- نظریه، روش شناسی بنیادین و روش شناسی کاربردی
- 49- کاربرد روش شناسی بنیادین در رساله‌ی حاضر
- 51- روش شناسی ترکیبی
- 53- 1- متن وزمینه: فهم تفسیری
- 55- 2- تحلیل مفهومی
- 56- 3- ارزیابی انتقادی
- 57- کاربرد روش شناسی ترکیبی در این رساله
- 58- جمع بندی

فصل دوم: مبانی فکری پسامدرن ژاک دریدا

مقدمه

گفتار اول: آثار دریدا

گفتار دوم: زمینه‌های فکری - اجتماعی ژاک دریدا

گفتار سوم: مفاهیم و برنامه‌ی فکری دریدا

1- بن فکنی /شالوده‌شکنی /واسازی

2- دوگانه انگاری فلسفه‌ی غرب

3- متافیزیک حضور

4- زدودن

5- دیفرانس! (تفاوت)

5- 1- تأخر معنا

5- 2- اصل این همانی

6- رابطه‌ی هویت و تفاوت

7- دیگری

گفتار چهارم: مبانی اندیشه ژاک دریدا

1- هستی شناسی ژاک دریدا

2- انسان شناسی ژاک دریدا..... Error! Bookmark not defined.

3- معرفت شناسی ژاک دریدا..... Error! Bookmark not defined.

جمع بندی..... Error! Bookmark not defined.

فصل سوم: استلزامات و دلالت‌های سیاسی تفکر پسامدرن دریدا. Error! Bookmark not defined.

مقدمه..... Error! Bookmark not defined.

گفتار اول: مفهوم دلالت‌ها و استلزامات اندیشه دریدا..... Error! Bookmark not defined.

گفتار دوم: شالوده‌شکنی در عرصه ی سیاست..... Error! Bookmark not defined.

گفتار سوم: مفاهیم و استلزامات سیاسی دریدا..... Error! Bookmark not defined.

1- مسئله دیگری و مسئولیت..... Error! Bookmark not defined.

2- رفاقت، مهمان دوستی و دیگرنوازی..... Error! Bookmark not defined.

2- 1- سیاست دوستی..... Error! Bookmark not defined.

2- 2- مهمان دوستی و دیگر نوازی..... Error! Bookmark not defined.

3- جهان وطنی و بخشایش..... Error! Bookmark not defined.

3- 1- جهان وطنی..... Error! Bookmark not defined.

2- 3- بخشایش..... Error! Bookmark not defined.

4- دموکراسی در راه..... Error! Bookmark not defined.

5- اشباح مارکس..... Error! Bookmark not defined.

6- عدالت و قانون..... Error! Bookmark not defined.

7- تروریسم..... Error! Bookmark not defined.

7- 1- «رخداد» 11 سپتامبر..... Error! Bookmark not defined.

7- 2- چیستی تروریسم..... Error! Bookmark not defined.

7- 3- تعریف تروریسم..... Error! Bookmark not defined.

8- «خورا» گشایشی به سمت فمینیسم..... Error! Bookmark not defined.

9- رادیکالیسم..... Error! Bookmark not defined.

- 9-1- دموکراسی متکثر و رادیکال Error! Bookmark not defined.
- 10- جنگ و صلح Error! Bookmark not defined.
- 11- فراهمایش و مرکزیت نامرکز Error! Bookmark not defined.
- 12- تصمیم ناپذیری سیاسی Error! Bookmark not defined.
- 13- عملگرایی و دیگرپذیری اخلاقی Error! Bookmark not defined.
- جمع بندی Error! Bookmark not defined.

فصل چهارم: بررسی انتقادی مبانی و دلالت‌های سیاسی ژاک دریدا. Error! Bookmark not defined.

- مقدمه Error! Bookmark not defined.
- گفتار اول: نقدهای بنایی.** Error! Bookmark not defined.
- 1- بحران فلسفه Error! Bookmark not defined.
- 2- بحران معنا Error! Bookmark not defined.
- 3- ساختناشکنی و اساسی Error! Bookmark not defined.
- 4- شک، تناقض و تک محوری و اساسی Error! Bookmark not defined.
- 5- پویایی فلسفی - سیاسی یا تعهد اخلاقی؟! Error! Bookmark not defined.
- 6- ساختارگرایی در ژست پسامدرن Error! Bookmark not defined.
- 7- پوچ انگاری و بینظمی حیات اجتماعی - سیاسی. Error! Bookmark not defined.
- 8- دموکراسی رادیکال و خطر جامعه ستیزی Error! Bookmark not defined.
- 9- مرگ اندیشه‌ی سیاسی Error! Bookmark not defined.
- 10- شالوه شکنی و سلطه‌ی امریکاییسم Error! Bookmark not defined.
- 11- امکانات مثبت و اساسی Error! Bookmark not defined.
- گفتار دوم: نقدهای مبانی.** Error! Bookmark not defined.
- 1- هستی شناسی اسلامی Error! Bookmark not defined.
- 2- انسان شناسی Error! Bookmark not defined.
- 3- معرفت شناسی Error! Bookmark not defined.

Error! Bookmark not defined..... بنیان مندی اندیشه‌ی سیاسی 4-

Error! Bookmark not defined..... گوهرمندی هستی و جایگاه خرد 5-

Error! Bookmark not defined..... جایگاه و امکان رسیدن به حقیقت 6-

Error! Bookmark not defined..... جامعه و نظام بین الملل 7-

Error! Bookmark not defined..... آینده ی سیاسی، مردم و دموکراسی 8-

Error! Bookmark not defined..... 8- 1- آینده سیاسی

Error! Bookmark not defined..... 8- 2- مردم و دموکراسی

Error! Bookmark not defined..... 9- امت، هویت اسلامی

Error! Bookmark not defined..... 10- سیاست و حکومت

Error! Bookmark not defined..... 11- «آن دیگری» و «ولایت محوری» در اسلام

Error! Bookmark not defined..... 12- تروریسم و جنگ

Error! Bookmark not defined..... 12- قانون و عدالت

Error! Bookmark not defined..... 12- 1- قانون و قانونگذاری در اسلام

Error! Bookmark not defined..... 12- 2- عدالت

Error! Bookmark not defined..... جمع بندی

Error! Bookmark not defined..... جمع بندی و نتیجه گیری کلی

Error! Bookmark not defined..... یافته‌ها و پیشنهادات

Error! Bookmark not defined..... فهرست منابع

Error! Bookmark not defined..... 1- کتابها:

Error! Bookmark not defined..... 2- مقالات:

Error! Bookmark not defined..... 3- پایان نامه‌ها

Error! Bookmark not defined..... 4- سایتها:

Error! Bookmark not defined..... 5- سایر منابع:

مقدمه:

طرح تفصیلی پژوهش

1- بیان مسأله :

یکی از حوزه‌های اندیشه در جهان امروز جریان پست مدرن در بستر جغرافیایی غربی است، پسامدرنیسم جریانی فکری است که همزمان با جنگ اول جهانی ظهور نمود و پس از جنگ جهانی دوم تکون پیدا کرد و در دهه‌ی 70 میلادی نضج یافته، تبدیل به جریانی پویا و مورد توجه شد؛ پسامدرنیسم رویکردی منتقد به مدرنیته با قضاوت بر پیامدهای آن دارد، و تقریباً تمام انگاره‌های مدرنیته را مورد هجمه قرار داده است، وجه مایز پست مدرنیته از دیگر نحله‌های منتقد مدرنیته «درون‌زا» بودن آن است! به این معنی که پسامدرن‌ها محصول نقد درونی مدرنیته هستند. با وجود تعاریف مختلف از پسامدرنیسم می‌توان نتیجه گرفت اجماعی بر سر صورتبندی واحد از پسامدرنیسم وجود ندارد اما می‌توان تعریف لیوتار را شاهد تغییرات اساسی بر فلسفه‌ی سیاسی- اجتماعی غرب گرفت، لیوتار در کتاب «وضعیت پست مدرن» خود، تصریح می‌کند که جهان از آغاز دهه‌ی 70 م وارد وضعیت جدیدی به نام پست مدرن شد، وضعیتی که در آن شک و تردید، بی‌اعتمادی، ناباوری و عدم اطمینان به وضعیت پیشین بوجود آمد، وضعیت جدید فضای ناباوری نسبت به هرگونه روایت، فراروایت و روایت کلان است و به نفی آنها و نفی جهان واحد می‌پردازد. ریشه و بنیاد پسامدرنیسم، پاساخترگرایی است که معتقد به شناور بودن ساختارها و برساختگی حقیقت است.

ژاک دریدا یکی از مهمترین اندیشمندان پسامدرن است که نامش با مفاهیمی چون **شالوده**-

شکنی،^۱ دوگانگی،^۲ تفاوت^۳ و... گره خورده است، تمام تلاش او معطوف مبارزه با متافیزیک غربی، فلسفه و خردباوری بوده است، او با تشکیک در ادراک واقعی از پدیده‌ها، ذات معنا را دست نیافتنی تلقی میکند و معتقد است چیزی خارج از متن وجود ندارد. دریدا تمام آثار خود را ناظر بر سیاست می‌داند ولی در 6 اثر پایانی خود با صراحت بیشتری از سیاست سخن می‌گوید، مواضع او درباره‌ی دموکراسی، تصمیم ناپذیری ساختاری، نفی دوست و دشمن سیاسی، در نهایت به نظام سیاسی «رادیکال دموکراسی» می‌انجامد. ما در این رساله تلاش می‌کنیم مهمترین دلالت‌های سیاسی اندیشه‌ی او را بازشناسی کنیم و بر اساس اندیشه اسلامی به نقادی آن پردازیم.

2- سوال اصلی تحقیق:

مهمترین دلالت‌های سیاسی اندیشه پسامدرن دریدا چیست و چه نقدهایی بر آن بر اساس اندیشه اسلامی می‌توان مطرح کرد؟

3- سوال‌های فرعی:

- مهمترین ابعاد اندیشه پسامدرن ژاک دریدا چیست؟
- ابعاد و استلزامات سیاسی تفکر پسامدرن دریدا چیست؟
- مهمترین نقدهای وارد بر مبانی فکری دریدا بر اساس مبانی اسلامی چیست؟
- مهمترین نقدهای وارد بر دلالت‌های سیاسی اندیشه پسامدرن دریدا چیست؟

4- اهمیت مساله و ضرورت تحقیق:

یکی از ضرورت‌های پژوهش، بررسی نقادانه‌ی اندیشه‌های نافذ در حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی است، این گونه بررسی‌ها، اندیشمندان سیاسی دنیای اسلام را با پرسش‌های دنیای جدید آشنا می‌کند. طی فرایند بررسی انتقادی، پاسخ‌های مناسب می‌تواند عناصر سازنده‌ی نظریه‌های جدید را فراهم کند و پژوهشگر را از تنگناهای نوپدید علمی برهاند، همینطور می‌تواند زبان

1 . Deconstruction
2 . Dichotomy
3 . Differance

گفتگوی بین اندیشه‌ها را تقویت کند. حقیقت آن است که تمرکز عمده‌ی تحولات سیاسی عصر حاضر، در مغرب زمین، محصولات اندیشه‌ای آن را بسرعت به سراسر جهان تسری داده است، «پسامدرنیسم» یکی از جریان‌های اندیشه‌ای «خردستیز» غربی است که رویکردی انتقادی به عصر مدرنیته دارد و به میزانی در عرصه‌های مختلف زندگی بشر نفوذ یافته که به قول پل کروتر: «دیگر نمی‌توان به سادگی پسامدرنیسم را نادیده گرفت»،^۱ اندیشه‌ی «مبناگریز و جوهرستیزی» که این روزها «مد روشنفکری دوران ماست»^۲ ویژگی مرکززدایی پسامدرنیسم جاذبه‌ای در پیکره‌ی روشی خود دارد که می‌رود تا خود به مرکزی برای حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی تبدیل شود، در این میان بالندگی تمدن اسلامی و نیاز روز افزون تبیین اندیشه‌های سیاسی اسلام، شناخت و گفتگو با مکاتب سیاسی دنیای امروز را ضروری کرده است تا از این رهگذر اندیشه‌های متفرد را کنترل و پالوده کند.

با این همه رویکردهای متفاوتی در برخورد با شیوه‌های پست‌مدرن در بین اندیشوران وجود دارد. برخی از اندیشوران چالش پست‌مدرنیسم را فرصتی برای طرح ایده‌های فلسفی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی قلمداد می‌کنند، ایشان بر این باورند که در این فضا، ایده‌ها و الگوهای سیاسی اسلامی فرصت پوییش بهتری پیدا می‌کند، البته این فرصت به مدد گشایشی است که پست‌مدنیسم ایجاد کرده است. بنابراین با پردازش دوباره به تقابل اندیشه‌ای اسلام و غرب، بهتر می‌توان جایگاه اندیشه‌ای فرضیه‌های سیاسی اسلام را شناخت.^۳

برخی از پژوهشگران نیز، پست‌مدرنیسم را در عرصه‌ی سیاسی، گشایشی برای ظهور و حضور گفتمان‌های ضد اخلاقی و ضد دینی و فرهنگی قلمداد می‌کنند: چرا که «اخلاق و فضیلت در برابر انواع و اقسام شیطان‌گرایی‌ها و شیطان‌پرستی‌ها نه تنها رنگ می‌بازد بلکه مبتدل و نیست

1. جهانگیر معینی علمداری، کتاب روش شناسی، نظریه‌های جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی)، نشر دانشگاه تهران، ج 5، تهران 1394، فصل 7

2. شاهرخ حقیقی، گذر از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار و دریدا. تهران، انتشارات آگاه، 1383، ص 18

3. پایان‌نامه‌ی «ایده‌ی حکومت اسلامی امام خمینی (ره) و چالش‌ها و فرصت‌های اندیشه‌ای پست‌مدرنیته»، براهنمایی منصورانصاری، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

و نابود می شود»^۱ پست مدرنیسم و از جمله اندیشه‌های دریدا در این رویکرد به مثابه‌ی اهرمی است که بر جوامع شرقی از جمله ایران فشار می‌آورد و آن‌ها را در معرض رخنه‌ی فرهنگی نهیلیسم از یکسو و عرفان‌های نوظهور از سوی دیگر قرار می‌دهد. «از یک نقطه نظر عمده، مبانی نظری ژاک دریدا مورد استفاده‌ی جریان‌های سیاسی نسبی‌اندیش و نهضت‌های مذهبی نوظهور شده است.»^۲

5- پیشینه تحقیق:

اندیشه‌ی پسامدرنیسم همچنانکه ابهامی عمیق را با خود یدک میکشد، در حوزه سیاست نیز به صرافت سخن نمی‌گوید بنابراین بسیاری از تلاش‌ها در این زمینه به تبیین و توضیح و جایابی سیاست در وضعیت پست‌مدرن می‌انجامد، مانند آنچه اندیشمندان پساتجددگرایی مانند لاکلاو و موفه انجام داده‌اند و یا به طور مثال جان گیبینز (در معهود کتاب‌هایی از این دست که به فارسی ترجمه شده) به تبیین «سیاست پست مدرنیته» پرداخته است.^۳ گذشته از آن، اندیشه سیاسی پسامدرنی بیش از آنکه در بوته نقد و بازشناسی، تحت انگاره‌های اسلامی از سیاست قرار بگیرد، مطمع تبیین، ترکیب و تناسب سازی قرار گرفته است، به عنوان نمونه، کتاب «پست مدرنیسم و اسلام» اکبر احمدی^۴ در تلاش است که اسلام سیاسی را در قالبی پسامدرنی معرفی کند و یا بابی سعید در کتاب «هراس بنیادین»^۵ می‌کوشد بین اسلام سیاسی و روش اندیشه پسامدرنی تناسب ایجاد کند. چنانکه روش‌شناسی پسامدرنی مبنای تحلیل‌های سیاسی برخی از پژوهشگران و اندیشمندان ایرانی نیز قرار گرفته است از جمله در کارهای محمدرضا تاجیک، داوود فیرحی و حسین کچویان و...

1. علیرضا آقاحسینی، ژاک دریدا و سیر نزولی فلسفه سیاسی غرب، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره 4، شماره 2، بهار 1391، ص 111-137
2. همان
3. گیبینز، جان. آر، سیاست پست مدرنیته، مترجم: منصورانصاری، چ 2، تهران، نشرگام نو، 1384
4. اکبر احمدی، پست مدرنیسم و اسلام، ترجمه فرهادفرهمندفر، تهران، نشر ثالث: مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها، 1380
5. بابی سعید، هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه موسی عنبری و غلامرضا جمشیدیها، چ 1، تهران، نشر دانشگاه تهران، 1379

در نگاه منتقدانه به رهیافتهای سیاسی پسامدرنیسم از منظر اندیشه سیاسی اسلام تلاش -
هایی صورت گرفته است، «اسلام گرایی و تحلیل‌های نابسندگی غربی» مقاله‌ای از غلامرضا
بهروزی لک، «ارزیابی الگوی تحلیلی میشل فوکو در مطالعات دینی» رساله‌ی کارشناسی ارشد الهام
نصیری پور و قلم‌های چندین نویسنده‌ی نام آشنا که دغدغه‌مند در این راستا می‌چرخند، از
جمله‌ی این تلاش هاست.

در موضوع بازشناسی اندیشه سیاسی ژاک دریدا نیز، قلم‌هایی در ترجمه و تالیف رساله،
مقاله و کتاب و نقد برخی از دیدگاه‌های دریدا به کار آمده است که از آن میان می‌توان به
ترجمه‌ی مقاله‌ی «دریدا در وادی سیاست» از مارک لیلا و مقاله‌هایی از یوسف شاقول با موضوع
«دریدا: واسازی از نقد مابعد الطبیعه‌ی غربی تا سیاست» و «دریدا و دموکراسی»، مقاله‌ی «ژاک
دریدا و سیر نزولی فلسفه‌ی سیاسی غرب» نوشته‌ی علیرضا آقاحسینی، «منطق ساخت‌شکنی و
سیاست عملی» اثر محسن عباس‌زاده، «قانون، عدالت و مسئولیت در فلسفه‌ی ژاک دریدا» به قلم
مشترک جهانگیر جهانگیری و علی بندرریگی‌زاده، اشاره کرد، هم چنین پایان‌نامه‌هایی در موضوع
«فلسفه‌ی سیاسی دریدا» با راهنمایی یوسف شاقول، «مارکس و مارکسیسم از نگاه دریدا» به
راهنمایی هدایت علوی‌تبار، «دریدا و مقوله‌ی تصمیم‌پذیری در عرصه‌ی سیاست» با راهنمایی
جهانگیر معین‌علمداری، تدوین شده است، همچنین در نوشتار برخی از نویسندگانی که به
موضوع پست‌مدرنیسم پرداخته‌اند، انگاره‌های سیاسی دریدا مورد توجه واقع شده است،
نویسندگانی چون فردریک جیمسون، ارنستو لاکلاو، شانتال موفه، سایمون کریچلی، ریچارد
رورتی، تری ایگلتون و... و نویسندگانی ایرانی چون، محمدضیمران، محمدرضا تاجیک، حسینعلی
نوذری، بابک احمدی، رامین جهانبگلو، شاهرخ حقیقی، یوسف شاقول، محمود خاتمی،
امیرھوشنگ افتخاری راد و... نگارنده درباره‌ی نقد دلالت‌های سیاسی دریدا بوسیله‌ی اصول و
مبانی اندیشه سیاسی اسلام تحقیق منسجم و مدونی را نیافته است.

6- نوآوری تحقیق:

دال مرکزی نقد در بررسی انتقادی دلالت‌های سیاسی اندیشه دریدا، مبانی سیاسی اسلام

است. چه بسا نظام‌های فکری سیاسی که دریدا را به بوته‌ی نقد کشیده‌اند اما نه تلاشی درخور در احصاء مفاهیم اندیشه‌ی سیاسی او داشته‌اند و نه مبنای نوی همچون اسلام سیاسی را برای بررسی برگزیده‌اند، این راهبرد در پژوهش حاضر، شناسایی مبانی اندیشه‌ی اسلامی را نیز ضروری می‌نماید؛ تقابل دوگونه از اندیشه‌های معاصر، هم تبیینی جدید از ساختار فکری پویش‌های سیاسی را به دنبال دارد و هم توان اندیشه‌های اسلامی کمتر پردازش شده را در عرصه‌ی سیاست و سیاسی آشکارتر می‌کند.

گذشته از آن، روشی که برای بررسی مبانی، مفاهیم و نقد اندیشه‌ی سیاسی دریدا برگزیده‌ایم، تلفیقی است از روش نوبنیاد اسلامی به نام «روش‌شناسی بنیادین» که به کوشش حمید پارسانیا تدوین شده است با «روش ترکیبی»، از مجموعه روش‌های تولیدی در نظام فکری غرب که توسط سیدعلی محمودی فراهم آمده است، در مجموع با چهار روش به سراغ انگاره‌های پست مدرنی و سیاسی ژاک دریدا رفته ایم، گرچه این روش‌ها در برخی از مقاطع با یکدیگر تلاقی دارند اما هر کدام از زاویه‌ای مهم ما را برای واکاوی و نقد پنداشت‌های سیاسی دریدا یاری رسانده‌اند.

7- اهداف تحقیق:

اساسی‌ترین و مهمترین هدف از انجام این پژوهش، شناسایی دقیق و تبیین منسجم از آراء و مبانی فکری- سیاسی ژاک دریدا از یک سو و بررسی انتقادی دلالت‌های سیاسی اندیشه وی، بر اساس مبانی سیاسی اسلامی از سویی دیگر است. این گام ابتدایی، ما را برای بازپراختن به اندیشه‌های سیاسی اسلامی با متدهای جدید فراهم خواهد کرد، گرچه سه فصل نخست به شالوده‌ی فکری و پدیداری سیاسی غرب و خاصه دریدا اختصاص یافته است اما مهمترین بخش رساله، فصل نهایی تحقیق است که در آن می‌کوشیم ناستواری تفکرسیاسی غرب و دریدا را نشان دهیم، و از سوی دیگر با نقادی بنایی و مبنایی تفکر دریدا، ساختار پاینده و پوینده‌ی تفکر سیاسی اسلامی را تبیین کنیم.

9- چارچوب نظری / مفهومی:

الگوی تحلیل رساله، همانطور که گفته شد، بر اساس دو دسته از روش‌شناسی استوار است «روش‌شناسی بنیادین» ما را در شناخت مبادی و اصول موضوعه و مورد اتکای دریدا یاری خواهد کرد؛ برای شناخت دلالت و مفاهیم سیاسی دریدا نیز از دو روش هرمنوتیک و روش مفهومی بهره خواهیم برد و در نهایت با فراهم آمدن مواد و اسباب نقد، توسط روش انتقادی به بررسی اندیشه‌های پسامدرنی و سیاسی دریدا خواهیم پرداخت.

10- نوع تحقیق:

این رساله، پژوهشی میان‌رشته‌ای خواهد بود که به گونه‌ای نظری و بنیادین به پاسخ مسائل مطروحه خواهد پرداخت بنابراین تحقیق حاضر مسئله محور می‌باشد.

11- روش انجام تحقیق:

روش انجام این نوشتار توصیفی-تحلیلی خواهد بود از این روی، تحقیق حاضر پویشی کیفی است، اطلاعات این نوشتار اغلب به صورت کتابخانه‌ای و اسنادی است جز در موارد اندکی که بدان اشاره خواهد شد، اطلاعات میدانی نیز تهیه شده است.

12- سازمان دهی تحقیق:

این رساله در چهار فصل و یک بخش نتیجه‌گیری فراهم آمده است، فصل اول به طرح مفاهیم و کلیاتی در شکل‌گیری پسامدرنیسم اختصاص خواهد داشت و نظر به اینکه ایصال به موضوع رساله، نیازمند مقدمات اساسی است، فصل اول کمی گسترده‌تر از شیوه‌ی معمول پایان‌نامه‌ها، تدوین شده است. در فصل دوم مبانی و مفاهیم اصلی اندیشه‌ی پسامدرنی دریدا استخراج شده است. فصل سوم شناسایی دلالت‌ها و استلزامات سیاسی دریدا را بر عهده کشیده است، در این فصل مفاهیم و لوازم سیاسی اندیشه دریدا مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل چهارم نیز به بررسی انتقادی مبانی و دلالت‌ها و پیامدهای سیاسی اندیشه‌ی ژاک دریدا خواهیم

پرداخت و مآلا نتیجه گیری، پایان گاه این تحقیق خواهد بود. سامان کلی پژوهش بدین شرح است:

- مقدمه پژوهش: طرح تفصیلی تحقیق
- فصل اول: مفاهیم و کلیات
- فصل دوم: مبانی فکری پسامدرن ژاک دریدا
- فصل سوم: استلزمات و دلالتهای سیاسی تفکر پسامدرن دریدا
- فصل چهارم: نقد و بررسی مبانی و دلالتهای سیاسی اندیشه پسامدرن دریدا
- نتیجه گیری رساله

فصل اول:

کلیات و مفاهیم پژوهش

مقدمه:

در این فصل بگونه‌ی تفصیلی به بررسی سیر پیدایش مدرنیسم و پسامدرنیسم خواهیم پرداخت؛ این نوشتار برای ورود به بحث انگاره‌های سیاسی ژاک دریدا، ناچار از شناخت مبانی فکری و صورتبندی پسامدرنیسم است، بنابراین شناخت مدرنیسم، مبانی فکری و تطور تاریخی آن ضروری می‌نماید زیرا پسامدرنیسم مکتبی زاده شده از بطن مدرنیسم است؛ زمینه‌های شکل‌گیری، عوامل موثر و عناصر سازنده‌ی پست‌مدرنیسم در این فصل مورد مذاقه قرار خواهد گرفت، بررسی مسیر شکل‌یابی پسامدرنیسم ما را با پیشینه‌ی اندیشه‌های ژاک دریدا آشنا خواهد کرد؛ بررسی زمانه‌ی ژاک دریدا گام نهایی این فصل برای ورود به مبحث مبانی و استلزامات سیاسی اندیشه‌ی دریدا است. همچنین روش پژوهشی این رساله نیز که شیوه‌ی ورود به بحث را توضیح خواهد داد در این فصل گزارش شده است.

گفتار اول: سیر تحول و پیدایش مدرنیسم

1- مفهوم مدرنیسم

1-1- مدرن^۱

واژه مدرن در سنت فکری مغرب زمین همواره در برابر مفاهیم «کهنه» و «سنت» قرار گرفته، بنابراین به تفاوت زمانه، مصادیق آن نیز متفاوت بوده است.^۲ مفهوم مدرن در واژگانی متفاوت و معانی و مصادیقی متنوع بکار رفته است، مدرن (modern / نوین) وصفی است که از آن، سه تعبیر عمده در حوزه‌های فکری و فرهنگی و سیاسی شده است: مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون؛ که هر کدام بیانگر شیوهی فکری و عملی مخصوص به خود هستند. در قرن ششم میلادی رومیان واژهی (modernus) را از روی کلمه‌ی (modo / جاری) در معنای «به تازگی» و «اکنون» ساختند، آنها به کسی که آگاه به روزگار خود بود «مدرن» می‌گفتند.^۳ در واقع «مدرنوس» واژه‌ای جدید بود برای اشاره به گسست از دوره‌ی رومی و پیوست به دوره‌ی جدید مسیحی، بنابراین وسعت معنایی مدرن بیش از تحدید آن به «مدرنیسم» است.

در قرن پانزده میلادی کلمه‌ی «modern» به معنای «امروزی»! در زبان فرانسوی رواج داشته است؛ کاریست واژگان «مدرنیست» و «مدرنیزه» در ادبیات عصر روشنگری، تعبیر هگل از آراء فلسفی فرانسیس بیکن به «فلسفه‌ی مدرن» و تقسیم دوره‌های تاریخی توسط «کریستوف کلرسلاریو» به سه دوره‌ی: باستان، قرون وسطی و دوران مدرن نشانگر تنوع عرصه و معانی «مدرن» است.^۴ واژه‌ی مدرن در رنسانس بازنماینده‌ی فرهنگ یونان باستانی بود اما در عصر

1 modern

2. رامین جهاننگلو، مدرن‌ها، تهران، نشر مرکز، 1376/ص 5 و نوذری، حسینعلی، مدرنیته و مدرنیسم، تهران، نشر نقش جهان، 1379/ص 81

3. رامین جهاننگلو، مدرن‌ها، پیشین

4. شهریار زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، چ 1، قم، نشر معارف، 1392/ص 33 و 34 و چاپلندز، پیتر، مدرنیسم، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر ماهی، 1383/بخش مقدمه

روشنگری مصرحاً در مقابل سنت به کار بسته شد و مآلاً به معنای «زندگی بهتر» استعمال شده است.

1-2- دوران مدرن

همچنانکه فلیسوفان درباره‌ی مولفه‌های مدرنیته اختلاف دارند، (و از آن گاهی به پیروزی خرد بر سنت، گاهی سیطره‌ی اندیشه علمی و عقل‌گرایی (راسیونالیسم) و گاهی «مرگ خدا» یاد می‌کنند)، در مورد تاریخ عصر مدرن نیز با تفاوت دیدگاه روبرو هستند، برخی فاصله‌ی بین نوزایی و انقلاب فرانسه را دوره‌ی مدرن می‌نامند و عده‌ای نقطه‌ی عطف تاریخ مدرن را آغاز صنعتی شدن (ماشینیسیم) اروپا میدانند، همچنین نیمه‌ی قرن بیستم، اوج دوره‌ی مدرنیته خوانده شده، که برخی به آن دوره‌ی «مدرنیسم» می‌گویند.¹

به طور کلی می‌توان گفت که عصر مدرن عصری است که تمام تلاش‌ها معطوف به جدایی اندیشه و محصولات فکری از آموزه‌های دینی بوده است، سرآغاز این فرایند دو جنبش «رنسانس» و «رفورمیسم» است، رنسانس در قرن 14 و 15 میلادی با تحولات هنری آغاز شد و تا قرن 16 میلادی به حوزه‌های معرفتی نفوذ کرد، جنبش رنسانس (نوزایی) حرکتی برون دینی در جهت بازسازی اندیشه‌های طبیعت‌گرایانه و امانیستی سوفسطائیان یونان بود چنانچه کاربست واژه مدرن نیز در نظر آنها اشاره‌ای بود به فرهنگ یونان باستان.

رفورمیسم، پوششی در جهت اصلاحات مذهبی بود که از خود کلیسا تقویت و ترویج میشد، «مارتین لوتر»² و «ژان کالون»³ (بنیانگذار کالونیسم، اصلاحات او در کلیسا و دولت ژنو، جمهوری دینی نام گرفت) بزرگان این حرکت شناخته می‌شدند، آنها در تلاشی درون دینی کوشیدند با پالودن باورهای ثانوی که در قرون وسطی وارد مسیحیت و کلیسا شده بود، تعریف اصلاح شده‌ای از دین و مناسبات آن ارائه دهند، در سال 1517 مارتین لوتر رساله‌ای به نام «نود و پنج تزه»⁴ در انتقاد از اقدام کلیسای

1. بابک احمدی، معمای مدرنیته، تهران، نشر مرکز، 1387، ص 9 و 8

2 Martin Luther

3 Jean Calvin

4 The Ninety-five Theses on the Power and Efficacy of Indulgences

کاتولیک در عفو و بخشش گناهان و خرید و فروش بهشت و جهنم منتشر ساخت، این حرکت به «جنبش پروتستان» نیز مشهور شد.^۱

موریس باریه در کتاب خود (مدرنیته سیاسی) ادوار تاریخی غرب را به پیشامدرن، مدرن و پسامدرن تقسیم میکنند.^۲ پیشامدرن^۳ به معنای دوره‌ی منسوخ و نافرهیخته آمده است. آغازگاه دوره مدرن را در اشاره‌ای تاریخی، معمولاً قرن چهاردهم میدانند که در اروپا با فرهنگ و اندیشه، اقتصاد و سیاست خاصی ظهور کرد^۴، عموماً در دوره‌ی پیشامدرن انسان جدای از جامعه، هویتی ندارد، هویت یک مفهوم تام، کلی و تغییر ناپذیر است و فرد به تنهایی معنایی ندارد، ایمان به روح مقدس به عنوان مختار تام هستی، حاکم است و کلیسا و دین بر سیاست سیطره دارند.

رنسانس و رفورمیسم درگاه ورود غرب به دوره‌ی مدرنیته و مدرنیسم است، مارتین لوتر، توماس مونتسر، هولدریخ تسوینگلی، ژان کالون، ژان بُدن، ژاک بنینی بوسوئه، دمستر و... آغازگران این دوره نامیده شده‌اند، با ورود به دنیای مدرن، کلیسا عقب رانده شده، حکومت را با فئودال‌ها شریک می‌شود و بزودی عرصه سیاست را ترک می‌کند، امور قدسی دیگر معیار ارزیابی پدیده‌ها قرار نمی‌گیرد و جای خود را به خرد می‌سپارد. تکیه گاه‌های معرفت‌شناسی پیشامدرن بر سنت، ایمان و عرفان است اما «خرد» دال مرکزی در اندیشه‌ی اندیشمندان مدرن است آنها از طبیعت آغاز می‌کنند و خرد را تنها شناسنده‌ی طبیعت معرفی میکنند و فرد را واحد واقعیت در نظر می‌گیرند.^۵

1-3- پروژه‌ی فکری مدرنیسم (عصر روشنگری)

اندیشه‌ی روشنگری تقریباً در ادامه روند رنسانس و رفرماسیون شکل گرفت که منتقد سبک زندگی اروپایی بود، ظهور دکارت در قرن هفدهم عصر عقل‌گرایی فلسفی (معرفت

1. حسینعلی نوذری، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته، تهران، نشر نقش جهان، 1379/ص 28

2. موریس باریه، مدرنیته سیاسی، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چ 3، تهران، نشر آگه، 1392، صص 15-24

3 pre modern

4. جان آر گیببیز، سیاست پست مدرنیته، مترجم: منصورانصاری، چ 2، تهران، نشر گام نو، 1384 ص 21

5. استیون آر. سی هیکس، تبیین پست مدرنیسم، مترجم: حسن پور سفیر، تهران، نشر ققنوس، 1391 ص 20 و 22

شناختی) را رقم زد،^۱ فلسفه‌ی او بر دو اصل تکیه داشت: اصل اول فردباوری^۲ است که بر مالکیت فردی تاکید میکرد و در بطن خود «خودمدارانگاری»،^۳ را پرورش میداد و این یعنی انسان ذاتا عاشق خود است و تمام اعمال او از خودخواهی و علاقه به خود نشات می‌گیرد. اصل دوم نیز «شالوده باوری»^۴ است که نظریه‌ای معرفت شناسانه است به این معنا که دانش‌ها باید مبتنی بر مقدمات و پایه‌های یقین آور باشند.^۵ با این همه، عقل‌گرایی دکارتی در پیوندی آشکار با متافزیک رویکردی انتقادی به تجربه‌گرایی داشت،^۶ این روند در قرن هجدهم با نقادی عقل‌گرایی، «عقل دکارتی» ناتمام و نارسا تلقی شد و تمام تلاش‌های «فیلوزوف‌ها» معطوف به این شد که عقلانیت را در همه‌ی عرصه‌های زندگی بشر جریان دهند این رویکرد به «خرد بسندگی» یا «عقل روشنگری» معروف شد، عقل روشنگری از «تجربه» تغذیه می‌کرد و سرانجام به نفی دین انجامید حتی دین طبیعی را که ابتدا خود ملتزم به آن بود مورد انکار قرار داد.

از روشنگری گاهی به اصول و مبانی مدرنیسم و خلاصه‌ای از اندیشه‌های آن تعبیر میشود در واقع واژه‌ی روشنگری^۷ اشاره به دوره‌ای تاریخی است که در آن حیات فکری و عملی بشر منبعث از امر عقلانی است و هر چیزی فرای آن با زندگی انسان بیگانه است. کانت در خصوص چیستی روشنگری معتقد بود: «روشنگری خروج آدمی است از نابالغی ناشی از تقصیر خویشتن خود، نابالغی آن است که بدون هدایت دیگری، نتوانی فهم خویشتن را به کارگیری»^۸ یعنی عقل باید و بدون هدایتی از خارج و التزام به چیزی دیگر، بتواند دست به فهم پدیده‌ها بزند. در غیر اینصورت انسان نخواهد توانست اسرار و پیچیدگی‌های پدیده‌ها را برای خود روشن کند و مانع، همانا نابالغی اوست.

1. سایمون مالپاس، پسامدرن، ترجمه، بهرام بهین، ج 1، تهران، نشر ققنوس، 1388، صص 85-87

2 Individualism

3 Egoism

4 foundationalism

5. شاهرخ حقیقی، گذر از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار و دریدا. تهران، انتشارات آگاه، 1383، صص 21 و 79 و 80

6. سایمون مالپاس، پیشین، صص 87

7 enlightenment

8. به نقل از: سیدجلال عمادی، مبانی فلسفی مدرنیسم، پایان نامه، 1385 صص 18

کانت، سرآغاز «مدرنیته‌ی فلسفی» است، او ارتباط عقل با امور فراحسی را انکارکرد و معنای جدیدی از عقل ارائه کرد که مطابق آن تنها جهان عینی و ملموس قابل شناسایی است: «کانت نخستین کسی است که جهان فیزیکی و جهان متافیزیکی را از یکدیگر جدا می‌کند. به تعریف او جهان فیزیکی قابل مشاهده و تبیین علمی است، در حالی که جهان متافیزیکی خارج از ادراک و فهم ما قرار می‌گیرد»^۱.

کانت با هدف نفی جزمیت مکتب عقلگرایی مواضع نیمه شکاکانه را تجویز میکرد، او با پدیدارشناسی شروع میکند و فلسفه‌ی خود را (در عاریتی از کپرنیک و تمثیلی کیهان شناسانه از تغییر مرکزیت زمین به خورشید)، انقلاب کپرنیکی می‌نامد به این معنا که هستی باید خود را با «شناخت افزار» انسان، سازگار کند، قبل از کانت در مواجهه جهان، این ذهن است که اتساع یافته و درک می‌کند. کانت می‌گوید بلکه این جهان است که تنزل پیدا میکند و در حد و اندازه‌های ذهن می‌شود.^۲ کانت معتقد بود ما به بود(نومن) و جواهر اشیاء راه نداریم بلکه به نمود(فنومن) اشیاء راه داریم. تاثیر کانت در ادوار بعدی چنان است که حتی او را بستر ساز پست مدرنیسم می‌دانند.^۳

ایده‌های فلسفی قرن 17 میلادی عبارت بود از طبیعت‌گرایی؛ خرد و علم؛ لوح سفید (مختار بودن انسان) به مثابه‌ی زمینه‌ی معرفت شناختی؛ فردگرایی و لیبرالیسم؛ روشنگری توانست این ایده‌ها را تثبیت و مسلط کند.^۴ متفکرانی همچون دیدرو، ولتر، مونتسکیو، هیوم، آدام اسمیت، کانت، و همچنین در آغاز جان لاک و روسو و... به منزله شخصیت‌های اصلی دوران موسوم به روشنگری شناخته شدند. «ایده‌های اصلی روشنگری عبارت بودند از عینیت علم، پیشرفتهای همعرض جامعه و علم، وحدت بشر، تکامل بشریت و گذار از استبداد به آزادی»^۵

1. رامین جهاننگلو، مدرن‌ها، پیشین، ص 9

2. حسینعلی نودری، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیته، پیشین، ص 72

3. استیون آر.سی هیکس، پیشین ص 44

4. همان ص 27

5. طهماسب علیپوریانی، مختار نوری، صورتبندی مدرنیته و پست مدرنیسم، فصلنامه مطالعات سیاسی سال 3، شماره 1390

1-4- مدرنیته^۱

مدرنیته در چهار معنای عمده بکار رفته است، مدرنیته‌ی سیاسی، مدرنیته‌ی علمی و تکنولوژیک، مدرنیته‌ی زیبایی‌شناختی و مدرنیته‌ی فلسفی.^۲ مدرنیته سیاسی با ماکیاولی کلید خورد اما کسی که به صورت ایجابی به مدرنیته سیاسی پرداخت «هابز» بود، اشتراوس معتقد است: هابز، معمار اصلی بنای نظری و سیاست جدید است؛ «در نظر وی هابز فیلسوفی است که بر سرزمین یا جزیره ای که کاشف یا کلمبوس آن ماکیاولی بود، بنای سیاست متجدد را پی ریزی و استوار کرده است»^۳ بنابراین می‌توان گفت مدرنیته سیاسی، با هابز شکل گرفته است. مدرنیته علمی و فنی نیز با رشد تکنولوژی و اختراعات بدیع آغاز شد که به انقلاب صنعتی و تولید علوم جدید منتج گردید، هنر و زیبایی‌شناسی نیز یکی از زمینه‌های گسترده کاربری مدرنیته است که در نقاشی و معماری و شعر نمود بیشتری داشت و از رابطه‌ی انسان با مفهوم زیبایی تبیین جدیدی ارائه داد و از این رهگذر به سایر زمینه‌های معرفتی نیز نفوذ پیدا کرد، مدرنیته‌ی فلسفی نیز با تحول در نگرش به طبیعت، خرد و معرفت‌شناسی بروز کرد، در ادامه به بررسی معانی مدرنیته می‌پردازیم.

مدرنیته اصطلاحی است که بر سر تعریف و تحدید معنای آن اختلاف وجود دارد و عموماً آن را غیر دقیق شمرده‌اند اما به طور کلی می‌توان گفت مدرنیته به معنای «همواره به پیش رفتن، و در عین حال، «فراخواندن نو» و کنار گذاشتن «کهنه» است»^۴. نخستین بار «شارل پی‌یر بودلر»^۵ شاعر فرانسوی در 1863 از واژه «مدرنیته» بهره گرفت، او از منظر زیباشناختی مفهوم مدرنیته را تحت معنای «سوژه‌ی مدرن» قرار داد. و مدرنیته را به معنای «شرایط زودگذر، بی دوام و حادث»^۶ معرفی کرد. مدرنیته خود را در تقابل با دوره‌های قبل تعریف می‌کند و در بازشناسی دوره‌های پیشتر (سنتی)، آنها را فاقد عقلانیت و مدنیت، غیر تولیدی و توسعه نیافته معرفی می‌کند و «طبیعت

1. Modernity

2. رامین جهاننگلو، موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، چ 1، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۲۱

3. حسن کجویان، نگرش انتقادی به مدرنیته، روزنامه همشهری، شماره 3373، 20 اردیبهشت 1383

4. رامین جهاننگلو، مدرن‌ها، پیشین ص 5

5. Charles Pierre Baudelaire

6. آلکس کالینیکوس، نقد پست مدرنیسم، ترجمه اعظم فرهادی، چ 1، تهران، نشر نیکا، 1382 ص 57

ایستای جهان سنتی» را برنتافته، بر باورهای دیرین عصیان می کند. بنابراین مدرنیته به این معنا یعنی «روزگار پیروزی خرد بر باورهای سنتی»^۱.

مدرنیته در بستری تاریخی، با تقسیم به سه دوره «مدرنیته‌ی اولیه، مدرنیته‌ی علیا و مدنیته‌ی متاخر»^۲ از رنسانس آغاز می شود و با عصر روشنگری و انقلاب فرانسه و ظهور ایده آلیسم آلمانی تحکیم پیدا میکند. در این معنا مدرنیته به دوره‌ی تاریخی بین قرن پانزدهم و بیستم گفته می شود که دگرگونی‌های مهم و بسیاری را در غرب ایجاد کرد، از سبک زندگی و انگاره‌های جامعه شناختی، تا هنر و اندیشه‌های فلسفی. «مدرنیته معمولاً برای اشاره به روش زندگی و وضعیت ذهنی کسانی به کار میرود که دوره‌ی مدرن را تجربه کرده اند، دوره‌ای که در آن دولت صنعتی سرمایه‌داری مدرن بوجود آمد»^۳. از جمله تحولات بزرگ این دوران می توان به انقلاب فرانسه و آمریکا در عرصه‌ی سیاسی اشاره کرد که از رهگذر استیلای اندیشه مدرن، به قدرت گرفتن جامعه‌ی مدنی در برابر دولت و گسترش ایده‌ی دموکراسی انجامید.

به لحاظ فلسفی تکامل مدرنیته از دوره‌ی کلاسیک و سپس از دوره‌ی خردگرایی انتزاعی به دوره‌ی خرد باوری انضمامی عبور میکند، «در طول این دوران بزرگ مدرن، دستگاه فکری مدرنیته عناصر بنیادین خود را در کلیتی یکپارچه بوجود آورده است»^۴ و انسان خردمند یا سوژه عقلانی^۵ محور اندیشه‌ی مدرنیته قرار می گیرد و این انسان خردمند است که می تواند به آزادی دست یابد و بر همه‌ی سرگردانی‌ها در برابر رموز هستی چیره شود. «مدرنیته را در واقع می توان به عنوان فرایند گذار از جهان کیهان محور،^۶ در دوره‌ی یونان باستان و خدامحور،^۷ در جهان مسیحیت و قرون وسطی به جهان عقل محور^۸ و فرد محور دانست»^۱.

1. طهماسب علیپوریانی، مختار نوری، پیشین

2. گیبینز جان. آر، پیشین ص 23

3. همان ص 22

4. محمد ساوجی، مدرنیسم و پسامدرنیسم، فصلنامه سیاست، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دوره‌ی 39

شماره 2، 1388

5 . Rational Subject

6 . Cosmocentric

7 . Theocentric

8 . Logocentric

واژگان دیگری از ریشه‌ی کلمه‌ی مدرن ساخته شده‌اند که در ارتباط با مدرنیته معنا می‌یابند، «مدرنیزاسیون»، «مدرنیزه»، «مدرنیست» و «مدرنیسم» کاربردهایی برای تبیین مناسبات مدرنیته هستند. از واژه‌ی مدرنیزاسیون^۲ برای اشاره به تحولات دوره‌ی مدرن و فرایندهای رشد جامعه‌ی مدنی، جامعه‌ی صنعتی، چیرگی علم و فناوری، دولت مدرن و... استفاده می‌شود، واژه‌ی مدرنیزه (مدرن کردن)^۳ به همسان‌گری و سازگاری با این تحولات اشاره دارد، مدرنیسم نیز به طور کلی به ایدئولوژی، مکتب فلسفی یا رسمِ نظمِ مدرن گفته می‌شود. درتحدید معنای واژگانی می‌توان گفت: «مدرن یعنی آنچه جدید است، مدرنیته یعنی نفس تجدد، مدرنیزاسیون یعنی رغبت یا اجبار به مدرن سازی و مدرنیسم یعنی تجددگرایی»^۴ به عبارتی دیگر واژه مدرنیسم به معنای نوگرایی است و مدرنیزاسیون نتیجه‌ی عینی مدرنیسم است که مبتنی بر مدرنیته و اندیشه‌های مدرن است. عناصر اصلی مدرنیته عبارتند از: امانیسم، سکولاریسم (تبیین شده و شفاف شده‌ی امانیسم)، پوزیتیویسم و عقلانیت خودبنیاد.^۵

1-5- مدرنیسم

مدرنیسم نیز مانند دیگر مفاهیم انتزاعی اندیشه‌ی غرب، دارای ابهام است و اندیشوران در معنای آن اختلاف دارند، البته نه به میزانی که بر سر مفهوم مدرنیته نزاع وجود دارد. مدرنیسم به تجددگرایی، نوگرایی و نوسازی ترجمه شده است، ترکیب «مدرن» با پسوند «ایسم» گویای وجه مکتبی مدرنیته و به مفهوم مکتب و ایدئولوژی غرب مدرن است. ایدئولوژی مدرن یا مدرنیسم، بیزار از کهنگی به صورت مداوم در پی جایگزین‌های اکنونی است، بنابراین «مدرنیسم نموده‌های بیرونی تمدن جدید غرب است و مدرنیته عناصر درونی فکری و فلسفی و فرهنگی آن و دارای رشته‌ای از مفاهیم اساسی است که با یکدیگر در ارتباطند»^۶ که کهنه ستیز بوده و به تعبیر بودلر در

1. رامین جهاننگلو، موج چهارم، پیشین ص 22

2 modernization

3 modernize

4. به نقل از: سیدجلال عمادی، پیشین ص 19

5. رضا دلاوری، پست مدرنیسم یعنی چه؟، مجله حوزه و دانشگاه، شماره 6، بهار 1375

6. غلامرضا علی بابایی، فرهنگ سیاسی آرش، ج 4، تهران نشر آشیان، 1391/ص 608 و جابری مقدم، مرتضی هادی، شهر

تنشی مداوم در پی جایگزینی امر تغییر ناپذیر می‌گردد.

مدرنیسم ابتدا در قرن هجدهم تنها در مورد تمایلات خاص دوره‌ی مدرن بکار رفت اما رفته رفته معنای وسیع تری یافت و در قرن نوزدهم نماینده‌ی باورهای مدرنیته (که در سبک و سیاق‌های هنری و زندگی صنعتی و شهری رسوخ کرده بود) گردید؛ مدرنیسم به کلیسای کاتولیک نیز راه یافته بود و به تمایلات پیش‌روانه‌ی^۱ آن نیز اطلاق می‌شد.^۲ «مدرنیسم هنری» و «مدرنیسم تاریخی - فرهنگی - فلسفی» دو مفهومی است که درباره‌ی مدرنیسم بکار رفته‌اند که هر دو متاخرند و در واقع برای توضیح وضعیت و مکتبی خاص ساخته شده‌اند، تقریباً همان مقدار که اولی تعریف روشنی دارد دومی از صورت بندی مشخصی برخوردار نیست.

برخی مدرنیسم را واکنشی زیبایی شناسانه و فرهنگی نسبت به مدرنیته و مدرنیزاسیون می‌دانند. از این نظر مدرنیسم اصطلاح عامی است که به تحولات و دگرگونی‌های گسترده در نگرش هنری به فرهنگ و اجتماع اطلاق می‌گردد، تحولاتی که از نیمه‌ی قرن نوزدهم سر زد و در نیمه‌ی قرن بیستم با ظهور منتقدانش رو به افول گذاشت، این دگرگونی‌ها به گرایش‌های فرهنگی خاصی دلالت دارد که تحفه‌ی مدرنیته است و سبک زندگی جدیدی را تجویز می‌کند، از این گذرگاه در صحنه‌ی هنر نقش مهمی را ایفا کرد، تقریباً اکثر اندیشمندان معتقدند که «مفهوم مدرنیسم ابتدا در هنر و نقد ادبی برای طبقه بندی بکار رفت».^۳ «پیتر چایلدز»^۴ شعرشناس قرن بیستم در کتاب خود با عنوان «مدرنیسم» میکوشد با رویکردی هنری، بنیادهای مدرنیسم را شناسایی کند و تاثیرگذاران آن را معرفی نماید، او زایشگاه مدرنیسم را ادبیات و تاثیرات آن را در هنر، انقلاب مدرنیسم می‌نامد، چایلدز در مقدمه‌ی کتاب بیان می‌کند که مدرنیسم در ادبیات در رمان «تس از خانواده‌ی دوربرویل/1891»^۵ اثر «تاماس هاردی» متجلی شد، او در کتابش از درد

مدرنیته، تهران، نشر وزارت ارشاد، 1384، ص 26

.avant-garde1

2. پیتر چایلدز، پیشین ص 26

3. پل ریکور، و... مبانی نظری مدرنیسم (مجموعه مقالات)، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1383 ص 185

.Peter Childs4

.Tess of the d'Urbervilles5

مدرنیسم سخن گفته است که البته ناخواسته است! و از صنعت ناشی می شود. سپس طرح اصطلاح مدرنیسم را به کتاب «بررسی شعر مدرنیستی» (1927) اثر «رابرت گریوز» و «لورا رایدینگ» نسبت می دهد که البته رواج نیافت. او می افزاید که مدرنیسم تنها در دهه 1960 به طور گسترده در مورد مرحله ای ادبی به کار رفته است.¹ در ادامه می نویسد: مدرنیسم در هنر بین المللی شامل بسیاری از جنبش و سبک های آوانگارد (پیشرو) می شود که به نام اکسپرسیونیسم، ایماژیسم، سوررئالیسم، فوتوریسم، دادائیسم، ورتیسیسم، فرمالیسم، و همچنین امپرسیونیسم، رشد کرده اند.² این جنبش ها به نقدهای «قالب محور» ادبی می پردازند که با ناتورالیسم، رئالیسم و پوزیتیویسم مخالفند.³ پیشگامان این جنبش ها و سبک ها، چارلز داروین، کارل مارکس و فردریش نیچه هستند و مرشد فکری آن نیز زیگموند فروید است.⁴ بنابراین مدرنیسم دوره ای فرهنگی است که با شعار «نو کنید» مجموعه ای از جنبش های آوانگارد را رهبری کرد که همه ای بود بر علیه رئالیسم که البته «سعی داشتند از مدرنیته سر در بیاورند»⁵ و نهایتاً به پست مدرنیسم انجامیدند، چنانچه مدرنیسم را دوره ای بین دوره ی رئالیسم و پست مدرنیسم می دانند.⁶ «مدرنیست» در این تعریف، کسی است که تلاش می کند خود را با نظم جدید سازگار کند، یا به تعبیری دیگر تجددگرا به کسی گفته می شود که در ضمن جنبش های آوانگارد، مدرنیسم را ترویج می دهد.⁷

مدرنیسم در نیمه های قرن بیستم، دوره ی سلطنت خود را تجربه می کرد، گرچه منتقدان خود را سال ها پیش در آوردگاه دیده بود، اما سر مستانه، همچنان بر طبل پیروزی می کوبید، در دهه 1960، در انگلستان پوشی صورت گرفت که به جنبش «مد»⁸ معروف شد، حرکتی که

1. پیتز چایلدز، پیشین ص 26

2. همان ص 27

3. جان آر گیبینز، پیشین ص 24 و 25

4. پیتز چایلدز، پیشین ص 27

5. جان آر گیبینز، پیشین ص 24 و 25

6. پیتز چایلدز، پیشین ص 45

7. جان آر گیبینز، پیشین ص 24 و 25

نمونه‌ای بود از جاذبه‌های مدرنیسم.^۱ در نگاه تاریخی و فلسفی به مدرنیسم، برخی آن را واکنشی فرهنگی به حیات اقتصادی مدرن دانسته‌اند که در ضمن سرمایه داری و شهرسازی شیوع می‌یافت. از این جهت مدرنیسم در واقع همزاد اندیشه مدرن غربی است و همگام با مدرنیزاسیون، شکل یافته است.^۲ با این رویکرد، مدرنیسم در پی تبیین واحد و جامعی از ساختار اجتماعی است و نوعی پیوستگی با اهداف اجتماعی دارد. در این تعریف مدرنیسم فرایندی برای هماهنگی میان نهادهای سنتی با تمدن جدید دانسته شده است، در این راستا «ژاک برگ» معتقد است مدرن بودن بدون ریشه‌های سنتی!، اصول سنتی نیز بدون انعطاف و تغییر پذیری!، جایی در آینده تمدنی ندارد.^۳

به طور کلی مدرنیسم سازواره‌ای از تثبیت عناصر و دستاوردهای مدرنیته است که به باور تبدیل شده اند، عناصری که عبارتند از: سنت ستیزی، انسان مداری، خردگرایی، تجربه‌گرایی، علم‌گرایی، مادی‌گرایی و توسعه‌گرایی. عناصری که به تفرد انسان، سکولاریسم، تاکید بر آزادی‌های فردی، افسون‌زدایی از جهان و تلقی آماری و ریاضی وار از علم، انجامید. عقل مدرنیسم در قالب عقل ابزاری و عقل انتقادی می‌اندیشید؛ عقل ابزاری با تکنولوژی طبیعت را کنترل کرد،^۴ عقل انتقادی نیز با مهمل گذاشتن متافزیک و انکار حقیقت ناب، دین را از حیات بشری خارج نمود، و بر انسان به مثابه‌ی کنشگر شناسا با عنوان «ایمان به انسان» تاکید داشت که حاکم بر خود و سرنوشت خود است.^۵ بنابراین اصطلاح مدرنیسم «به موج جنبش‌هایی تجربی در گونه‌های هنری، فرهنگ و فلسفه اشاره دارد که با مدرن سازی و مدرنیته همراه بوده است».^۶ و مجموعه‌ای از مفاهیم، رویکردها و جنبش‌های معاصر، برای معرفی تجربیات و عادات عصر مدرن

1. همان

2. بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران، چ 4 نشر مرکز، 1380 ص 18.

3. غلامرضا علی بابایی، پیشین، ص 608

4. حمید پارسانیا، از عقل قدسی تا عقل ابزاری، فصلنامه علوم سیاسی، شماره 19، پاییز 1381

5. جهانگیر باقری و مهناز نازلیان، دمکراسی، عدالت و صلح در عقلانیت انتقادی پوپر، نشریه مطالعات حقوق بشر،

دوره 4، شماره 8، زمستان 1388

6. فردریک جیمسون، و...، پیشین ص 79

و رفتار، روش و گرایش‌های نوین را در بر می‌گیرد. هدف جنبش مدرنیسم نیز، سازگاری با مطالعات انتقادی جدید است.¹

سیدصادق حقیقت در کتاب مسئله شناسی مطالعات سیاسی اسلام، اصول مدرنیسم را بدینگونه احصاء کرده است:

1. اعتماد به توانایی عقل انسان و علم، برای معالجه بیماری‌های روانی؛
2. تاکید بر مفاهیم مهمی از قبیل پیشرفت، طبیعت و تجربه‌های مستقیم؛
3. مخالفت آشکار با مذهب و نقش آن در سیاست و اجتماع؛
4. تجلیل از طبیعت؛
5. دفاع از حقوق طبیعی، و مهار قدرت حکام؛
6. انسان‌مداری؛
7. فردگرایی؛
8. تکیه بر اثبات‌گرایی و روش‌های تجربی و حسی (به عنوان متدولوژی).²

1-6- تفاوت مدرنیته و مدرنیسم

درباره تفاوت مدرنیسم و مدرنیته می‌توان این نتیجه را گرفت که: مدرنیسم دوره‌ای از تاریخ تمدن است که بیانگر سیر تطور اندیشه و هنر نوین در غرب است، بنابراین با مفهوم مدرن و تاریخ مدرن متفاوت است. در واقع «مدرنیسم واکنش زیباشناختی آشفته و متلون به شرایط مدرنیته است که از فرایند خاص مدرنیزاسیون نشات گرفته است»³؛ نسبت به مدرنیسم، مدرنیته نوعی از سبک زندگی است که ناشی از «شهری و صنعتی شدن» و «دین‌پیرایی» بوده است. شاخصه‌های مدرنیته عبارت است از فروپاشی و اصلاح‌گری، پراکندگی و تحولات سریع، ناماندگاری و ناامنی؛ این خصوصیات رفته رفته همراه شد با ادراک‌های تازه‌ای از زمان و مکان که

1. جان آر گیببیز، پیشین ص 24 و 25

2. سیدصادق حقیقت، مسئله شناسی مطالعات سیاسی اسلامی، چ 1، قم، نشر بوستان کتاب، 1383، صص 143-144

3. دیوید هاروی، وضعیت پسامدرنیته، ترجمه ی عارف اقوامی مقدم، چ 1، نشر پژواک 1390/ص 139

عبارت بودند از: سرعت، تحرک، ارتباطات، سفر، دینامیسم، آشوب و دگرگونی فرهنگی.^۱ مدرنیته وضعیت و حالتی است که در بستر تاریخ روی داده و البته نوعی نگرش به هستی و زندگی است. ولی مدرنیسم ایدئولوژی و بنا به رویکردی فهم مدرنیته از خود است. مدرنیته در ارتباطی تنگاتنگ با علم، سیاست و هنر است اما مدرنیسم در دو حوزه‌ی هنر و فرهنگ ظهور بیشتری دارد. مدرنیته «هم پایان بخش گذشته است هم آغازگر آینده» و سرنوشت آینده‌ی جوامع را در تغییرات گسترده و با دیدی زیباشناسانه می‌بیند، که دو نوع واکنش را موجب شده است، واکنشی ستاینده و عکس‌العملی نکوهنده.^۲

1-7- مدرنیسم ضد مدرنیسم!

پیش از این اشاره کردیم که بودلر، مدرنیته را نوعی آشفتگی در پی یافتن سامان و ایمان به آن، معرفی کرد و از این روی مدرنیته تنشی دائمی، در پی یافتن راه حلی برای آرامش بود، «دیوید هاروی» و «برمن» با بازتولید این مفهوم، رویکردهای مختلف عصر مدرنیته را مدرنیسم نامیدند و از چهار دوره و مرحله‌ی مدرنیسم سخن گفتند: «روشنگری، مرحله‌ی زیباشناسی پس از 1848، دوره‌ی قهرمانی زمان جنگ، و دوره اوج مدرنیسم بعد از سال 1945»^۳ ویژگی‌های این «مدرنیسم ها»، جز در دوره‌ی آخر، ناسازگاری و تنش با وضع موجود و پویایی در مسیر دگرگونی برای جانشاندن جدید و اکتونی نو بود، مدرنیسم اما در گام آخر، از این ایده‌ی خود عدول کرد و «به خدمت وضع موجود درآمده، به ضد خود بدل شد».^۴ مدرنیسم اینک از پایان تاریخ سخن می‌گفت، لیبرال دموکراسی ادعا کرد که خود همان راه حلی است که به این تنش پایان داده است.^۵ «ریموند ویلیامز» معتقد است تا پیش از قرن بیستم مفهوم مدرنیسم برای اشاره به طرح روندی پویا، در حال تغییر و روزآمد و توسعه و پیشرفت به کار می‌رفت اما پس از جنگ جهانی

1. پیتر چاپلدرز، پیشین ص 28

2. همان، ص 29

3. فردریک جیمسون، و...، پیشین ص 80

4. همان ص 83

5. همان

دوم مرحله‌ای از مدرنیسم آغاز شد که ویژگی‌های متفاوتی با پیشینه‌ی خود داشت.¹ ویژگی‌هایی که به چرخش جوامع به سمت حیاتی تازه منجر شد، این چرخش جوامع در قرن بیستم و به شکل‌های مختلف تئوریزه شده بود؛ «امیل دورکیم»، «ماکس وبر» و «فردیناند تونیس» از جمله تئوریست‌هایی بودند که بر بوم این زیست‌بوم نقش زدند. «دورکیم» بر تشدید تقسیم کار، «وبر» بر دلزدگی از جهان عقلانی شده، و «تونیس» بر نقد شهرنشینی تاکید کرده بودند.² اعضای مکتب فرانکفورت نیز، مانند «تئودور آدرنو»، «ماکس هورکهایمر» و «والتر بنیامین»، نویسندگان مدرنیستی بودند که صورتبندی جدیدی از مدرنیته ارائه کردند، بنیامین تز نه گانه‌ای را ترسیم کرد که به «کابوس تاریخ!» آنگونه که مدرنیست‌ها می‌دیدند می‌پرداخت.³

«دیوید هاروی» که از پردازشگران مفهوم مدرنیسم است، معتقد است که مدرنیسم دارای منطقی است که «هویت» و «آرامش» را از یکدیگر جدا میکند زیرا آرامش و هویت، مفهومی ایستا و ثابت دارند و مدرنیسم ذاتا تشمند و دینامیک است و با تاکید بر کارکردگرایی و غیر شخصی بودن، آن‌چنانکه مکان را از بین می‌برد، هویت را نیز از درون تخریب می‌کند. اما مدرنیست‌ها، در چرخشی آشکار در برابر ذات مدرنیسم، با رویکردی «پایان‌گرایانه»، آن را هویت نهایی و منزل پایانی حرکت بشر معرفی کردند. بسیاری از اندیشمندان معتقدند که مدرنیسم در عملکردی نقادانه از خود و «شورش‌ی درونی علیه خود»، مسیر شدن پست مدرنیسم بوده است، اما به هر حال «پست مدرنیسم برخلاف مدرنیسم که با نگاهی معرفت‌شناسانه⁴ به جهان و هنر می‌نگرد، نگرشی وجودشناسانه⁵ دارد».⁶

2- انتقادات بر مدرنیسم در غرب

همانطور که پیشتر اشاره شد عقلانیت غرب مدرن، با دکارت آغاز شد، جمله‌ی معروف او:

1. پیتز چایلدز، پیشین ص 78

2. همان ص 28

3. همان

4 Epistemological
5 Ontological

6. منصور تدینی، پست مدرنیسم در ادبیات داستانی ایران، ج 1، نشر علم، 1388 ص 25

«من می‌اندیشم پس هستم» بر امر واقعی دلالت داشت؛ پس از وی، کانت در نقادی از عقل و شناخت امر واقعی، بودها را رها کرد و نمودها را دید، با این همه در امور انسانی، عقل غربی با وجدان عقلانی کانت (مبنی بر حکم عام و کلی که انسان‌ها ارزش ذاتی دارند) تا حدودی نظم پیدا کرد. عقلی که در مدنیته آغاز شد ابتدا در کانت با وجدان اخلاقی می‌فهمید اما نهایتاً به فایده‌گرایی رسید که هر چه می‌اندیشید و گمان می‌کرد خوب است! بر می‌گزید و آنچه فکر می‌کرد بد است، رها می‌کرد،^۱ سپس در ادامه، عملگرایی باب شد. رفته رفته عقل درک کلیت را از دست داد و به درک لحظات وجودی^۲ تنزل یافت. در نهایت مدرنیته و مدرنیسم با بحرانی مواجه شد که محصول نقد زیبایی‌شناسی و نهیلیسم نیچه، نقد هوسرل به خرد علمی، نقد مارتین هایدگر^۳ به تکنولوژی، نقد آدرنو و هورکهایمر به خرد ابزاری و نقد فوکو به قدرت، بود.^۴

اگزیستانسیالیسم بر «وجود شناسی» ابتناء دارد و معتقد است انسان محصور اکنون و الان است،^۵ «ژان پل سارتر» معتقد بود که آینده هنوز نیامده پس نمی‌توان درباره‌ی آن نظر داد. از نظر او زمان تنها زمان حال است!^۶ نهیلیسم مقارن اگزیستانسیالیسم است و آن تفتن به این بود که انسان چیزی نمی‌فهمد، طغیان نهیلیسم بر علم زدگی دوران خود بود و مانند اگزیستانسیالیست‌ها که می‌گفتند حکم کلی وجود ندارد، شعارش این بود که: من چیزی نمی‌فهمم.^۷ سپس عقل غربی به اسارت خود در شرایط خود اقرار کرد، این مفهوم در قالب ساختارگرایی ظهور یافت؛ (ساختار اجتماعی یا نهاد، عبارت است از روابط تکرار شده‌ی نهادینه شده) این مسیر نهایتاً به پس‌ساختارگرایی و پست مدرنیسم منتهی شد.^۸

مهم‌ترین تحول در میان دگرگونی‌های اساسی اندیشه سیاسی مدرن، برجسته شدن

1. عبدالرحمن عالم، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، ج 2، چ 13، تهران، نشر وزارت امور خارجه، 1389، ص 421

2. Existentialism

3. Martin Heidegger

4. سیدصادق حقیقت، مسئله شناسی مطالعات سیاسی اسلامی، پیشین، ص 147

5. محمدحسین مردانی نوکنده، مبانی اگزیستانسیالیسم، مجله کیهان فرهنگی، شماره 195، دیماه 1381، صص 28-31

6. رضا داوری اردکانی، فلسفه و آینده، روزنامه اطلاعات شماره 24907 / 7 آذر 1389

7. دیوید ای. کوپر، اگزیستانسیالیسم، ترجمه علیرضا فرید روحانی، مجله نامه فرهنگ، شماره 42، صص 146-155

8. سیدصادق حقیقت، از ساختارگرایی تا پس‌ساختارگرایی، فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره 51، تابستان 1386

سکولاریسم بود، که نگاه منفی و سلبی به رابطه‌ی دین و سیاست را نمایندگی می‌کرد، در واقع تحول بزرگ مدرنیته کاسته شدن نقش دین در عرصه سیاسی بود، این تحول بزرگ از اواخر قرن 19 و در نیمه‌های قرن 20 خود را نشان داد، و از همین زمان با ظهور مارکس و نیچه، قلم‌ها در نقدهای مهمی بر اندیشه‌های مدرنیته، چرخیدند.¹

2-1- جریان‌های نقاد مدرنیته:

2-1-1-2- اگزیستانسیالیست‌ها

پیشینه‌ی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم را عمدتاً به فلسفه‌ی کهن یونانی و اندیشه‌های «پاسگال» منتسب می‌کنند، اما به طور خاص، «سورن کی‌یرکگارد»² و «فریدریش ویلهلم نیچه»³، به عنوان پایه‌های اندیشه‌ی اگزیستانسیالیسم شناخته می‌شوند.⁴ اگزیستانسیالیست‌ها، سازه‌ی مفهومی مدرن‌ها را زیر سوال می‌برند و قبول ندارند که جهان را می‌توان با مفاهیم توضیح داد، آنها معتقدند جهان را باید درک کرد، عقل تجربی و تعمیم‌پذیری نتایج آن، در ساحت اگزیستانسیالیسم، مردود است، چرا که باید لحظات وجودی را درک کرد و آنات، قابلیت تجربه و تعمیم را ندارند. به عقیده‌ی اگزیستانسیالیست‌ها، هیچ حکم کلی وجود ندارد، چون انسان، اسیر لحظات وجودی است؛ آنها عقلانیت مدرن را هدف قرار داده بودند، هر چند در نهایت به دو اصل دیگر مدرنیته (امانیسم و سکولاریسم) وفادار ماندند. نیچه، برگسون، هوسرل، هایدگر، گادامر، سارتر و کی‌یرکگارد (1813-1855) که بسیاری او را پدر این نحله‌ی انتقادی می‌دانند.⁵ از بزرگترین اندیشمندان اگزیستانسیالیسم هستند.

1. موریس باربیه، دین و سیاست در اندیشه مدرن، ترجمه امیر رضایی، ج 2، تهران، نشر قصیده سرا، 1389، صص 389-400

.Soren Kierkegaard2

. Friedrich Wilhelm Nietzsche3

4. عبدالعلی دستغیب، فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم، ج 1، نشر بامداد، 1354 صص 63

5. غلام صابر، فیلسوفان عشق کی‌یرکگارد و اقبال، ترجمه محمد بقایی ماکان، ج 1، نشر یادآوران، 1388، صص 11

2-1-2- بنیادگرایان دینی

بنیادگرایی در دهه‌های نخست قرن 20 توسط پروتستان‌تئیست‌های انجیلی در امریکا شکل گرفت، بنیادگرایان گروه تندروی مذهبی بودند که جزواتی را با عنوان (Fundamental/ بنیادها) منتشر می‌کردند و بر اصول آن اصرار می‌ورزیدند. نفی امانیسم و به تبع آن سکولاریسم و عقل‌خودبنیاد، هدف هجمات بنیادگرایان دینی بود، آنها خود را نئوپروتستان می‌نامیدند که بعدها مسیحیان انجیلی و مسیحیان صهیونیست، این عنوان را نمایندگی کردند، آنها معتقد بودند که جهان را باید برای حکومت دینی آماده کرد. جایگزین آنها برای عصر پس از مدرنیته، بازگشت متون دینی و احیای قدرت دینی بود.¹ بنیادگرایان از تاثیرگذاران قدرت‌گیری مارگارت تاچر و تونی بلر در انگلستان و کارتر و کلیتون در آمریکا بودند، جرج بوش نیز جزو همین گروه‌ها بود که به نو محافظه‌کاران نیز مشهور هستند.²

2-1-3- سنت‌گرایان

در قرن 20 و درون مراکز اندیشه‌ی غرب جریانی انتقادی شکل گرفت که بیشتر به «سنت‌گرایی» مشهور شد، سنت‌گرایان معتقد هستند، بشر مدرن به خاطر خود خواهی خود، دچار انحطاط شده است. از نگاه آنها جایگزین انسان محوری، باید بازگشت به عالم قدسی و فضای سنت باشد. به اعتقاد سنت‌گرایان انسان علیه عالم قدسی که خالقش بوده، طغیان کرده، که محصول آن فجایع هولناک بوده است، بنابراین باید از طغیان دست بردارد و به دامان عالم اشراقی و قدسی بازگردد.³ «حسین نصر» از جمله اندیشمندان سنت‌گراست، او در تبیین این جریان معتقد است، فضای سنت بازگشت به گذشته نیست بلکه فضایی ارتباطی با عالم قدس دارد، انسان در سنت‌گرایی در عالمی شهودی و متافیزیکی قرار دارد، این عالم شهودی همانا فضایی معنوی است

1. اندرو هیوود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، نشر وزارت خارجه، 1379، ص 495

2. حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، ج2، لیبرالیسم و محافظه‌کاری، ج11، تهران، نشر نی، 1391، صص 174-226

3. حسین نصر، معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، ج3، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، 1385، صص 157-159

که انسان در آن با عالم، بواسطه‌ی قلب خود، ارتباط برقرار می‌کند. سنت‌گرایی از دین، تعریفی احساسی و رابطه‌ای شهودی در ارتباط با عالم قدس، به دست می‌دهد، از این منظر، دین شریعت ندارد! دال مرکزی اندیشه‌ی سنت‌گرایی، «جاویدان‌خرد» است، به مفهوم اتصال به عالم قدسی.^۱ آنها امانیسیم و عقلانیت و به نوعی سکولاریسم را زیر سوال می‌برند، هرچند به صورت ایجابی، جایگاهی برای دین سیاسی قائل نیستند و ساخت‌های دینی را بجای سیاست مدرن نمی‌گذارند؛ آنها از دین دگم پرهیز میکنند و به جوهر دین می‌رسند و به وحدت متعالی ادیان قائلند.^۲

«رنه گنون» نویسنده‌ی کتاب «بحران دنیای متجدد»^۳ از اندیشمندان سنت‌گرایی است، او در تبیینی سیاسی از دنیای مدرن، بر دموکراسی (یا قرارداداجتماعی) می‌تازد، وی دموکراسی غربی را آفت‌زا میدانند، به عقیده‌ی او دموکراسی دشمن انسان‌های برگزیده است چرا که تحمل توصیه‌های آنها را ندارد. به نظر او «رئیس» در دوران مدرنیته (و در قرارداد اجتماعی) «فرد برتر» نیست! در حالی که باید انسان‌های برگزیده، حاکم باشند.^۴ از این نظر آراء آنها به نوعی «نوافلاطون‌گرایی» است و نخبه‌گرایانی هستند که در برابر «عرف‌گرایی» قرار می‌گیرند. سنت‌گرایان هر سه عنصر مدرنیته را زیر سوال بردند ولی پاسخ ایجابی نمی‌دهند. اندیشمندان اصلی سنت‌گرایی عبارتند از: شوآن، سوامی (ژاپنی)، کرین، حسین نصر، داریوش شایگان و...

2-1-4- پست مدرن ها

پست مدرن‌ها محصول نقد درونی مدرنیته هستند، به عبارت دیگر، آنها از درون مدرنیته، به نقد آن پرداخته‌اند، بدینگونه وجه اشتراک با اگزیستانسیالیست‌ها درون‌زا بودن آنهاست، و البته یکی از تفاوت‌هایشان این است که اگزیستانسیالیست‌ها، به نوعی با دین ارتباط دارند. بنیادگرایان دینی و سنت‌گرایان به ماقبل مدرنیته گذر می‌کنند اما پست‌مدرن‌ها درون‌زا هستند، یعنی از بطن

1. همان

2. شهرام یوسفی فر، سنت، سنت‌گرایی و سنت‌گرایان معاصر (گزارش همایش)، مجله نامه فرهنگ، شماره 43، بهار 1381، صص 178-183

3. رنه گنون، بحران دنیای متجدد، مترجم حسن عزیزی، تهران، انتشارات حکمت، دی 1387

4. حکیمه عزیزاللهی، مدرنیته و رنه گنون، فصلنامه علوم سیاسی، شماره 39 و 40، پاییز و زمستان 1386

مدرنیته زاده شدند، به عبارت دیگر پست مدرن‌ها در امتداد مدرنیته‌اند. حمید پارسانیا باورمند است که دیدگاه‌های پست مدرن و نتایج آن، که به تکثرگرایی در معرفت علمی و شکاکیت و نسبیت در فهم و حقیقت انجامیده است، لازمه‌ی منطقی فرایند مدرنیته است، خرد مدرنیته و روش پوزیتیویستی آن، ناچار به اتراق در منزل پست مدرن بوده است.¹

پسامدرنیسم از نیمه‌های قرن بیستم ظهور کرد؛ همانگونه که پیشتر گفته شد، یکی از مهمترین مولفه‌های مدرنیته، انسان محوری است و بر این اعتقاد است که تنها با تعقل می‌توان جهان را درک کرد و عقل در تشخیص امور کافی است؛ منتقدان پست مدرن از درون خود مدرنیته این اصل را به چالش می‌کشند، آنها با نفی سوژه‌محوری مدرنیته، معتقدند انسان اسیر است، اسیر شرایط و ساختارهای برساخته. مدرن‌ها معتقد بودند ماوراء بر جهان سیطره ندارد و هرچه هست انسان است؛ پست مدرن‌ها گفتند انسان اسیر است، گرچه اسارت او در دست موجودات ماورائی نیست اما اسیر ساختار خود است. مدرن‌ها معتقد بودند که انسان بر ساختار و طبیعت سیطره دارد، اما «ساختارگرایان» بر اسارت انسان در درون ساختار تاکید می‌کردند، پسامدرن‌ها همدلانه با «پساساختارگرایی» در تبیینی جدید، این اسارت را این گونه توضیح دادند که انسان‌ها، اسیر روابط انسانی خود هستند.²

ساختار عبارت است از روابط تکرار شده‌ی نهادینه شده و ثبات یافته؛ ساختارهایی اجتماعی، که به باور پسامدرن‌ها به جبر منتهی شدند (دترمینیسم).³ «ساختارگرایان» به اسارت کنندگی یک ساختار واحد اشاره دارند، اما «پساساختارگرایان» معتقدند ساختارها جزء واسط هستند نه ریشه، ریشه‌ی اصلی، کنش‌های روابط انسانی هستند، آنها ساختارهایی را می‌سازند، که موجب تصلب می‌شود،⁴ بنابراین رهایی از ساختار قابلیت دارد. از این نحله با تعبیر پسامدرن⁵، فرامدرن⁶، پسافرآمدن⁷ و... نام برده شده است. در فصول بعدی به مبانی اندیشه‌ای پسامدرنیسم با

1. حمید پارسانیا، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم، نشر کتاب فردا، 1390 ص 33

2. صادق حقیقت، از ساختارگرایی تا پساساختارگرایی، پیشین

3. determinism

4. همان

5. postmodern

6. ultramodern

7. Transmodern

تکیه بر اندیشه‌های دریدا که از جمله بزرگترین متفکران پسامدرن است خواهیم پرداخت.

2-1-5- نقدهای ادبی

جنبش‌های ضد مدرنیسم در عرصه‌ی ادبیات که همواره گذرگاه فلسفه در غرب بوده است جلوه‌ی بیشتری داشت، فیلسوفان بسیاری در مغرب زمین آراء خود را ضمن نوشته‌های ادبی، به میادین فلسفه، منتقل کرده اند. جنگ، زایشگاه بسیاری از فلسفه‌ها و فیلسوفان بوده است، در دوره‌ی معاصر، عمدتاً اندیشه‌ها، حول محور ستیزه‌ها و نقدها، نکوهش‌ها یا به ندرت در تجویز آنها، شکل گرفته است، جنگ‌های جهانی اول و دوم، که به مرگ میلیون‌ها نفر منجر شد و برای ده‌ها میلیون نفر، زخم‌های روحی، به میراث گذاشت و چندین نسل را از بین برد و فجایع بیشمار دیگری آفرید، سرچشمه‌های عصیان دادائیسیم بر علیه مدرنیته بود، که به دیگر عرصه‌های هنری نیز نفوذ یافت و نقاشی سوررئالیستی و سینمای اکسپرسیونیستی را رقم زد و زمینه را برای ظهور پست مدرنیسم مهیا نمود.¹

1. کریستیان دولاکامپانی، تاریخ فلسفه در قرن بیستم، ترجمه باقر پرهام، ج 1، نشر آگه، 1380/ص 133 و 136

گفتار دوم: سیر پیدایش پسامدرنیسم (پیشگامان و بسترسازان)

پرداختن به افراد، مکاتب و جریان‌هایی که در صورت‌بندی پست‌مدرن، به عنوان کاتالیزور عمل کرده‌اند، بسیار فراتر از حوصله‌ی این نوشتار است، بنابراین ما در اینجا به بخشی از آسانگران و مکاتب شناخته شده‌ای که راه را برای پست‌مدرنیسم هموار کرده‌اند، خواهیم پرداخت. بخشی از دسته‌بندی حاضر، محصول احصاء غلامرضا بهروزی‌لک در درس گفتار اندیشه‌ی سیاسی در غرب است که نگارنده مباحث آن را در جزوه‌ای فراهم آورده است.

1- کانت

«استیون هیکس» در کتاب خود «تبیین پست مدرنیسم» کانت را به عنوان اولین فیلسوفی که راه را برای پست مدرنیسم هموار کرد، معرفی می‌کند؛ وی معتقد است که دوره‌های مختلف مدرنیته در درون خود، مخالفین خود را تولید کرده است؛ او درباره‌ی دوره‌ی روشنگری می‌گوید: ضعف‌های فلسفی روشنگری به روشنی در نیمه‌ی قرن هجدهم در شکاکیت تجربه‌گرایی دیوید هیوم و به بن بست رسیدن خردگرایی سنتی آشکار شدند. پی بردن به آسیب‌پذیری خرد روشنگری یکی از زمینه‌های مساعد اصلی برای پیدایش ضد روشنگری بود.¹

وی می‌افزاید که منتقدان، دین ستیزی را محصول خرد روشنگری و متفکران آن را «خدا باوران فرادینی»² می‌نامیدند.³ فرا دین‌ها، خدا را خالق غایب می‌پنداشتند و بر عقل‌شناسنده‌ای تاکید می‌کردند که طبیعت‌گرایی را جایگزین پاسخ‌های دینی کرده بود و این دینداران سنتی را نگران از دست رفتن «ایمان» می‌کرد.⁴ هیکس سپس کانت را متفکر ضد روشنگری معرفی می‌کند که تلاش کرد نابسندگی خرد را در شناخت پدیده‌ها نشان دهد و می‌افزاید که کانت راه را

1. استیون آر.سی هیکس، پیشین ص 40

برای خرد ستیزها و متافزیک شناسان ذهنیت‌گرای قرن 19 هموار کرد.¹ کانت راه شناخت امر واقعی را از عهده‌ی عقل خارج دانست، از این روی با انکار شناخت می‌خواست جا را برای ایمان بگشاید، چون با روشنگران موافق بود که دین را نمی‌توان با خرد توجیه کرد.² به باور هیکس، کانت با محدود کردن خرد، به فهم ساخته‌های ذهنی خویش، آغاز مسیر شناخت شناسانه به سوی پست‌مدرنیسم بود.³

2- اگزستانسیالیسم نیچه‌ای

خصلت بنیادین در اندیشه‌ی نیچه بنیان فکنی و ویرانگری است و ذاتی وجودشناسانه دارد، آنچنانکه همه‌ی نظام‌های اندیشگی را در پی طراحی ارزش‌های نو به چالش می‌کشد، نیچه فیلسوفی آینده‌نگر بود، گذار او به گذشته از اندیشه‌ای بن‌فکنی اش نشأت می‌گیرد، او گذشته را تشریح می‌کند تا به دلایل انحطاط نیست‌انگاری برسد. اندیشه‌ی پی‌ستیزانه‌ی او به صراحت در آثارش پیداست. او در کتابش «چنین گفت زرتشت» می‌نویسد: هر آنچه را که افتادنی است باید بیشتر فرو غلطاند و درهم کوبید.⁴ نیچه، بیماری نیست‌انگارانه‌ی عصر جدید را در سلطه‌ی افلاطون باوری میدانند و مدرنیته را مرحله‌ی پایانی این رویکرد می‌بیند.⁵

نیچه یکی از مهمترین و موثرترین فیلسوفان در شکل‌گیری پسامدرنیسم شمرده می‌شود و حتی او را سلسله‌جنبان پسامدرنیسم قلمداد می‌کنند، پردازش او به مفاهیمی چون حقیقت، زیبایی‌شناسی، خود و هویت، بسیار مورد توجه پست‌مدرن‌ها قرار گرفته است؛ نیچه مفهوم حقیقت فلسفی را به صحنه‌ی انتقاد می‌کشاند، نیچه در مقاله‌ی خود موسوم به «درباره‌ی حقیقت و دروغ به معنای فرا اخلاقی آن» دو نوع حقیقت را شناسایی می‌کند، باورهای دروغین متافزیکی و

1. همان ص 44

2. همان ص 46

3. همان صص 44-46

4. فریدریش ویلهلم نیچه، چنین گفت زرتشت، مترجم: داریوش آشوری، تهران، نشر آگاه، چ 28، پاییز 1388، بخش سوم، صص 226-227

5. محمد ضیمران، اندیشه‌های فلسفی در پایان هزاره‌ی دوم، چ 1، نشر هرمس، 1380، ص 38

باورهای علمی، که هر دو مربوط به نظریه‌ی «اراده‌ی معطوف به حقیقت» است، نیچه آنها را دروغ‌هایی به نام حقیقت و توهم و پندار معرفی میکند،^۱ او با تاکید بر رابطه‌ی استعاره‌ی میان سوژه و ابژه پیوند حقیقی میان آنها را انکار میکند و معتقد است تنها شناخت ممکن، شناختی با واسطه و استعاره‌ی است، او سرانجام زیبایی‌شناسی را جایگزین معرفت‌شناسی و متافیزیک می‌کند.^۲ پست مدرن‌ها درباره‌ی «هویت» و «خود» تقریباً همان چیزی را می‌گویند که نیچه گفته است، نیچه برای «هویت» و «خویشتن» پیشینه‌ای بنیادین و منسجم قائل نیست، و آنها را ساختاری فرهنگی می‌داند که مصنوع شرایط موجود جامعه هستند. نیچه بر اندیشه‌های فوکو، دریدا، بودریار، لیوتار و دلوز بسیار تاثیرگذار بوده است.^۳

3- جریان فرویدیسم

«زیگموند شلومو فروید»^۴ یکی از اندیشمندانی است که دیدگاه‌هایش در پست مدرنیسم نفوذ داشته است، مفاهیم روانشناختی، «میل ناخودآگاه»^۵ و «عقده‌ی ادیپ»^۶ دستاویز پست مدرن‌ها برای اندیشه‌پردازی واقع شده است، «رولان بارت»، «ژاک لاکان» و «ژاک دریدا»، از نظریه‌ی ناخودآگاه فروید، در پندارهایشان بهره برده‌اند؛ «ژیل دلوز» و «فلیکس گتاری» نیز کوشیدند در کتاب «ادیپ ستیز»، تمدن غرب را بر اساس «عقده‌ی ادیپ» تبیین و تحلیل کنند.^۷

فروید شخصیت را به سه سطح تقسیم می‌کند: هشیار، نیمه هشیار و ناهشیار، او ذهن را به کوه یخی تشبیه می‌کند که سطح هشیار آن، روی آب قرار دارد و ناهشیار که بخش سترگ و مهم ذهن می‌باشد، زیر آب و نامرئی است. ناهشیار، کانون نظریه‌ی روانکاوی فروید است. در نظر وی، ناهشیار انسان، گستره‌ای ناپدیدار و تاریک است که غرایز، امیال و آمال او را تشکیل می‌دهد، او

1. پل ریکور، و... مبانی نظری مدرنیسم (مقاله‌ی نیچه)، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1383، ص 121-136

2. فردریش ویلهلم نیچه، فلسفه؛ معرفت و حقیقت، مترجم: مراد فرهادپور، تهران، نشر هرمس، 1389، ص 169

3. محمد ضیمران، پیشین، ص 41

4. Sigismund Schlomo Freud

5. The Unconscious

6. Oedipus Rex

7. ضیمران، پیشین، ص 40

معتقد است ناهشیار انسان به رفتار او جهت و تشخص می دهد و شخصیتش تحت تاثیر «ضمیر ناخودآگاه» شکل می گیرد.^۱ نگرش فرویدی ها به ذهن و ذهنیت با مبانی اندیشه‌ی پست مدرن ها در پیوند است. فروید معتقد است، روابط جنسی انسان ها، سرکوب شده است، وی آن را عقده‌ی ادیپ می نامد. او حتی کارکرد ایدئولوژی را پنهان ساختن امیال جنسی میدانند.^۲ به باور فروید، نود درصد شخصیت، و رفتارهای انسان، محصول و تحت تاثیر ناهشیار او است. بدین ترتیب، فروید و پیروانش، خود آرمانی امانیسم و آنچه خوداتکایی انسان و عملکردهای خودآگاهانه‌ای چون عقلانیت، اراده‌ی آزاد و تامل درباره‌ی خویشتن دانسته می شد را زیر سوال بردند.^۳

4- ساختارگرایی اقتصادی مارکسیسم

اندیشه‌ی مارکس، دو پهلوست!، او را هم میشود جزو مدافعان مدرنیته برشمرد، هم از منتقدان آن؛ مارکس همگام با مدرنیست ها به نقادی تاریخ پرداخت؛ به نظر او تاریخ می تواند با برقرار ساختن جامعه‌ی بی طبقه، چهره‌ی سازنده‌ی خود را نمایان کند، مارکس در تحلیل ساختاری خود، نقش اقتصاد و روابط تولید را در شکل گیری روابط اجتماعی برجسته کرد. جبر ساختاری مارکس، با امانیسم ناسازگار است، این خود یکی از عرصه‌های تاثیر پذیری پست مدرن ها از اوست. اما بیش از آن، نقد مارکس از ایدئولوژی، توجه پست مدرن ها را جلب کرده است، مارکس بنیان های مادی و منافع اقتصادی را ریشه‌ی ایدئولوژی ها و ایدئولوژی را سرپوشی برای منافع مادی می دانست. پست مدرن ها از مارکس در تبیین های وی از جامعه، تاریخ و فرهنگ، تاثیر پذیرفته اند، دریدا در کتاب «اشباح مارکس» او را آغازگر نقادی جامعه و تاریخ معرفی میکند و نادیده گرفتن او را ناسزاوار می داند.^۴

1. دوان شولتز، نظریه های شخصیت، مترجمان یوسف کریمی و...، تهران، نشر ارسباران، 1390 ص 58

2. ضیمران، پیشین ص 40

3. لکان و ناخودآگاه، مترجم: میریام آفازاده، وبلاگ اجتماعیات: ejtemaeyat.blogfa.com/post-35.aspx

4. ضیمران، پیشین ص 40

5- زبان شناسی و پسا ساختارگرایی

اندیشه‌های «ویتگنشتاین»^۱ در فلسفه‌ی زبان و زبان شناسی «فردینان دو سوسور»^۲، مورد استفاده‌ی پست‌مدرن‌ها برای مقابله با متافزیک غربی و عقل و منطق مسلط ارسطویی، قرار گرفته است. سوسور معتقد است عناصر متضاد و مخالف در کنار هم قرار می‌گیرند و زبان را می‌سازند:^۳ زبان را محتوایی که مدلول زبان است، نمی‌سازد! بلکه ساختار زبان را تفاوت‌های موجود بین صوت و خط می‌سازند.^۴ بدین ترتیب زبان به عنوان نظام نشانه‌ها و نظام معنایی بر ذهنیت کنشگران تقدم و سیطره دارد، «به عقیده‌ی بنویسته، ذهنیت در زبان و از طریق زبان ایجاد می‌شود».^۵ نتیجه این فرایند این است که زبان، ذهن انسان‌ها را می‌سازد و سپس اسیر خود می‌کند. پسا ساختارگرایی با تاسی به تحلیل‌های زبان شناسانه موجب تقویت پسامدرنیسم گردید،^۶ پسا ساختارگرایان مدعی هستند که زبان به انسان، توان معنابخشی به جهان می‌دهد، و انسان توسط زبان واقعیت‌ها را می‌سازد، به دیگر سخن واقعیت‌ها جدای از بازنمایی‌های زبانی نیست؛ پسا ساختارگرایی وجود معنا را تنها در ارتباط با ساختار ممکن می‌داند، و هر پدیده‌ای در پیوند با پدیده‌ای دیگر معنا می‌یابد؛ ابتناء روابط معنایی، ساختار رسانه و تولیدات فرهنگی به زبان‌شناسی، آسانگر راه پسامدرن‌ها بود و بدینگونه پسا ساختارگرایان یکی از مبانی اساسی پسامدرنیسم را بنیان نهادند.^۷

1. Ludwig Josef Johann Wittgenstein
2. Ferdinand de Saussure

3. حسینعلی نوذری، صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته، پیشین ص 193

4. همان ص 365 و 366

5. همان ص 294

6. حسینعلی نوذری، صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته، پیشین ص 231

7. علی اصغر قره‌باغی، تبارشناسی پست مدرنیسم، تهران، نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی، 1380، ص 39 و 40

گفتار سوم: متفکران و اندیشمندان پسامدرن

پسامدرنیسم متفکران برجسته و تاثیرگذاری در شاخه های مختلف علوم انسانی داشته است، در فلسفه و اعمار آن: ژان فرانسوا لیوتار، ژاک دریدا، میشل فوکو، ژان بودریار، ژیل دلوز، فیلیکس گتاری، فردریک جیمسون، ایهاب حسن، دیوید هاروی، ژاک لاکان، ارنستو لاکلائو، شانتال موفه و... در انسان شناسی: هربرت ماکوزه و تایلر، و در جامعه شناسی: دنزین، از جمله اندیشمندان پسامدرن هستند^۱ که هرکدام با مفاهیمی در پی معرفی جهان آینده، در گسستی از مدرنیته می باشند. البته اندیشمندانی همچون، مارکس، نیچه، فروید، هایدگر، گادامر، استراوس، هوسرل، سارتر و... و متفکران حلقه‌ی فرانکفورت، پدیدار شناسان، ساختارگرایان و زبان شناسان نیز، عمدتاً از بسترسازان پست مدرنیسم شناخته می شوند. ما در فصول بعدی به مبانی اندیشه‌ی ژاک دریدا یکی از رئسای جریان پسامدرن خواهیم پرداخت گرچه او خود را پست مدرن نمی داند، اما مبدع پساساختارگرایی شناخته شده است و انگاره‌های او نیز از سازندگان جریان پسامدرن است و مورد توجه پست مدرن‌ها واقع شده است که با سایر فرضیه‌های پست مدرنی قرابت وثیقی دارد، غیریت‌سازی، دوگانه‌انگاری و ساختار شکنی و... مفاهیمی است که دریدا بکار گرفته است و اینک از اصول پسامدرنیسم، شناخته می شوند.

1- مبانی اندیشه‌ی پسامدرن

اکثر پسامدرن‌ها پساساختارگرا هستند، به نظر می‌رسد گذار از ساختارگرایی به پساساختارگرایی بتواند به شکلی نشانگر گذار از مدرنیسم به پسامدرنیسم باشد. پساساختارگرایی^۲ با نقادی ساختارگرایی، به عصر پسامدرن می‌رسد. پساساختارگرایان در جریان انتقادات به ساختارگرایان، مبانی اندیشه و روش کار خودشان شکل داده‌اند، آنچنان‌که ژاک دریدا نظریه

1. رضا داوری اردکانی، مختصری درباره مدرنیسم، روزنامه وطن امروز، کد خبر: 140657/ تاریخ: 1394/4/3)

(www.vatanemrooz.ir

«لوی استروس»^۱ در مورد اقوام فاقد نوشتار را رد کرد، و تعریفی تازه را از خط و نوشتار ارائه کرد و بر این اساس تقابلی را میان نوشتار و گفتار مطرح کرد که به انکار فلسفی متافیزیک حضور انجامید.^۲ لیوتار^۳ نیز از دیگر پساساختارگرایانی است که با توضیح شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی، ساختارگرایی مارکسیسم را به علت کلان روایت بودنش مورد حمله و استهزا قرار داده است.^۴

1-2- پساساختارگرایی

فهم گذار مدرنیسم به پست‌مدرنیسم نیازمند شناخت چگونگی گذار پساساختارگرایی از ساختارگرایی است. همانگونه که اشاره شد، مدرنیسم در روند خود دچار انحطاط و پویشی دگم در تاریخ اندیشه و عمل غربی شد و زمینه‌ی ظهور پسامدرنیسم را فراهم کرد، ساختارگرایان نیز با تاکید بر وجود ثابت ساختار، به نوعی جبرگرایی دامن زدند، این جبر ساختاری در مساله‌ی ساختار/کارگزار، ساختار را بر اراده‌ی کارگزار مقدم دانست و موجب اعتراضاتی شد که نهایتاً به گذار از آن منجر شد، لاکلائو و موفه تعامل کارگزار و ساختار را برای گریز از این تصلب و تنگنا مطرح کردند؛ بر این اساس اندیشه‌ی گفتمانی و پسامدرن این اندیشوران، ساختار را زیربنا، و اولویت تأثیر و تعیین وظیفه را همواره به سیاست داد. ساختارگرایی به هسته‌ی مرکزی ثابت و لایتغیر در هر چیز قائل است اما پساساختارگرایی به تغییر و تحول در خود آن هسته اعتقاد دارد.^۵ به عبارت دیگر ساختارگرایی به اسارت‌کنندگی یک ساختار واحد اشاره دارند، «ساختارگرایان با جای دادن انسان در شبکه‌ای از مناسبات زبانی، ثبات تصویر ما را از آدمی زائل کرده بودند، اما این شبکه مناسبات (یعنی ساختارها) را دارای محور ثابت انگاشته بودند.»^۶ اما پساساختارگرایان ابدی دانستن ساختارها را نفی می‌کنند و معتقدند که ساختارها جزء واسط هستند، و با قرار دادن

1 . Claude Levi Strauss

2. بابک احمدی، ساختار و تاویل متن، جلد 1، نشر مرکز، تهران 1370/ص 52

3 . Jean Francois Lyotard

4. مادان ساراپ، راهنمایی مقدماتی بر پساساختارگرایی و پسامدرنیسم، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران، نشر نی 1382/ص 51 و 239

5. سیدصادق حقیقت، ازساختارگرایی تا پساساختارگرایی، پیشین

6. مارک لی‌لا، «ژاک دریدا در وادی سیاست»، ترجمه عزت الله فولادوند، روزنامه شرق، مهر 1382، صص 14-19

انسان در متن زمان و تاریخ، ریشه اصلی در بند بودگی را، کنش‌های روابط انسانی می‌دانند که ساختارها را ساخته‌اند.^۱ برخی، دریدا و آثار اولیه‌ی او را اولین گام‌های این تحول دانسته‌اند و او را پدر پسا‌ساختارگرایی نامیده‌اند.^۲

ساختارگرایان با نگاهی ایده‌آلیستی، آراء خود را ذهنی و تجربه‌ناپذیر معرفی می‌کردند که نقطه‌ی ثقل تکیه‌ی منتقدین به شمار می‌آمد. «صادق حقیقت» در مقاله‌ای تحت عنوان «از ساختارگرایی تا پسا‌ساختارگرایی» بنیادهای اندیشه‌ی آن‌ها را احصاء کرده است، وی شاخص‌ترین انتقادات علیه ساختارگرایی را بدینگونه معرفی می‌کند:

- 1- ساختارگرایان به خاطر تأکید بر جهانی بودن ساختارها و جاودانی بودنشان، جبراً باید تاریخ را نادیده بگیرند.
- 2- مفاهیم ساختارگرایان انتزاعی و غیر عملی‌اند.
- 3- به دلیل اصل گرفتن نقش ساختار این مکتب ضد انسانی قلمداد می‌شود.
- 4- عدم انسجام به دلیل کلی‌گویی و ابهام در تحلیل رموزها و یافتن پیام‌ها.
- 5- بی‌توجهی به ارزش‌های انسانی به دلیل نفی کارگزاری و امکان انقلاب توسط انسان و تأکید بسیار بر ساختار.
- 6- جبرگرایی با اهمیت دادن به تأثیر ساخت‌ها و به‌عبارتی فقدان ابزار منطقی برای صورت-بندی تغییرات وضع موجود.
- 7- توجه به تعادل و بی‌توجهی به تضاد اجتماعی.
- 8- محافظه‌کاری به دلیل تکیه بر تمثیل مکانیکی.
- 9- ساختارگرایی، همان‌طور که پیازنه اشاره می‌کند، یک روش و خادم است و نه یک آئین.
- 10- نفی فردگرایی.
- 11- بی‌توجهی به انسان‌شناسی فرهنگی.
- 12- عدم توجه به تاریخ؛ چون ساختارگرایی مؤلف متن و خواننده را در حاشیه قرار می‌دهد.
- 13- از بین رفتن امکان مقایسه نظریه‌ها.

صادق حقیقت، بنیادها و مهم‌ترین محورهای اندیشه‌ی پسا‌ساختارگرایی را نیز از منابع

1. علی رحمانی فیروزجاه، پسا‌ساختارگرایی، نشریه‌ی نامه‌ی فرهنگ، شماره 54، 1383

2. مجله نیویورک تایمز، نظریه پرداز ساختار شکن، مترجم نیلوفر قدیری، روزنامه همشهری، 22 مهر 1383

مختلف گردآوری کرده و بدینگونه تشریح می کند:

- 1- علاقه به مطالعه‌ی بازنمودها به جای مطالعه‌ی آن چه فرض شده که بازنمودها بر آن دلالت دارند.
- 2- بدبینی نسبت به بنیادهای قطعی حقیقت و ارزش.
- 3- علاقه به این که ادعاها چگونه ساخته می شوند؛ و نه این که آیا صادق هستند، یا نه.
- 4- علاقه به ساختار اجتماعی ادعاهای معرفتی و این که چگونه این ادعاها به اعمال قدرت پیوند یافته اند.
- 5- توجه بیشتر به هستی شناسی تا به معرفت شناسی.
- 6- عنایت بیشتر به اشکال تأثیر دانش بر زندگی، تا تمسک به ظواهر زندگی برای درک علل واقعی آن.
- 7- تأکید بر این امر که حکایت از یک تفسیر، اعلام جنگ به یک تفسیر دیگر است.
- 8- توجه به بی نهایتی معنا به عنوان منبعی برای ساختن هویتها و ساختارها.
- 9- تأکید بر این امر که وجود بی ثباتی است که پایداری و ثبات را ضروری می سازد، و وجود هرج و مرج است که نیاز به ثبات را پدید می آورد.
- 10- علاقه به مرکزیت زدایی از جامعه.
- 11- جوهر ستیزی.
- 12- تأکید بر تکثر چشم اندازهایی که با آن ها به زندگی اجتماعی نگریسته می شود.
- 13- بدبینی نسبت به فرا روایتها، فرا نظریهها، فرا گفتمانها و فرا روشها.¹

پست مدرنیسم در عرصه ی سیاست، فرهنگ و اقتصاد مسیری را دنبال می کند که آثار بسیار ملموسی خواهد داشت، خصوصیت های اندیشه ای پسامدرن ها از تنوع بسیاری برخوردار است اما ویژگی های مشترک آن ها را می توان در یک مجموعه فراهم آورد؛ «رضا دلاوری» ویژگی ها و خصوصیات پست مدرنیسم را نزد صاحب نظران متفاوت قلمداد می کند و تأکید دارد که در این زمینه، تا کنون توافقی حاصل نشده است، با این حال وی به برخی از ویژگی های مشترک اندیشه ی پست مدرن ها بدین گونه اشاره میکند:

- 1- در روانشناسی منکر فاعل عاقل و منطقی.

1. سیدصادق حقیقت، از ساختارگرایی تا پسا ساختارگرایی، پیشین

- 2- نفی دولت به عنوان سمبل هویت ملی.
- 3- نفی ساختارهای حزب و اعمال سیاسی آنها؛ بعنوان کانالهای یگانگی و تصورات جمعی.
- 4- ترفیع و ترویج نسبی بودن اخلاقیات.
- 5- مخالفت با قدرت یابی اساسی دولت متمرکز.
- 6- مخالفت با رشد اقتصادی به بهای ویرانی محیط زیست.
- 7- مخالفت با حل شدن خرده فرهنگها در فرهنگی مسلط.
- 8- مخالفت با نژاد پرستی و مخالفت با نظارت بوروکراتیک بر تولید.
- 9- زیر سؤال بردن همه برداشتهای اساسی مورد قبول اجتماع.
- 10- شک نسبت به عقل انسان و رد عقلگرایی و طغیان همه جانبه علیه روشنگری.
- 11- مخالف برنامه ریزی سنجیده و متمرکز با تکیه بر متخصصان.
- 12- به رسمیت شناختن نسبییت گرایی.
- 13- اعتقاد به پایان یافتن مبارزه طبقه کارگر و مستحیل شدن آن در دل نظام سرمایه داری.
- 14- اعلام ورود به یک دوره جدید فراتاریخی؛ از نقطه نظر شناخت شناسی، نگاه پست مدرنیستها نگاهی هرمنوتیک و تفهیمی است.
- 15- ارتباطات انبوه و انفجار سرریز اطلاعاتی جامعه‌ی پسا صنعتی یا جامعه سرمایه داری صنعتی پیشرفته.¹

1. رضا دلوری، پست مدرنیسم یعنی چه؟، پیشین

گفتار چهارم: زندگی و زمانه ژاک دریدا

ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی^۱ الجزایری تبار و پدیدآورنده فلسفه شالوده‌شکنی (Deconstruction) است؛ وی در پانزدهم ژوئیه سال 1930 در الجزایر به دنیا آمد و در 74 سالگی در تاریخ 8 اکتبر 2004 درگذشت. استراترن^۱ می‌نویسد: خانواده‌ی دریدا از یهودیان خرده بورژوازی فرانسوی تبار الجزایری بودند، خانواده‌ی او بیش از پنج نسل در الجزایر زندگی کرده بودند و خود را بیشتر الجزایری می‌دانستند اما در الجزایر، بمانند بیگانگان زندگی می‌کردند. در سال 1940 و در عتفوان جنگ جهانی دوم، دریدای 10 ساله، سایه اختناق نازی‌های یهودستیز را بر سر الجزایر می‌دید، قوانین نژادی نازی‌ها در 1942 در الجزایر نیز یهودستیزان را جسور می‌کرد، دریدا با اینکه در مدرسه فرانسوی‌ها دانش آموز برتر بود، مورد تحقیر معلم و مدیر مدرسه بود که در نهایت نیز از ورود او به دبیرستان جلوگیری کردند؛ به عقیده‌ی استراترن این اتفاق در اندیشه‌ی دریدا موثر بوده، گرچه خودش آن را انکار کرده است. این رویداد او را از هر نوع نژادپرستی بیزار کرد، اما به قول همکارش «جفری بنینگتون» او نسبت به «یگانگی‌های گله‌ای» و تعلق‌های خشونت بار به آنها، گرچه یهودیت باشد، ناشکیب و نابردبار بود. پس از جنگ، دریدا به دانش آموزی بی نظم تبدیل شد، در همان روزها یک سخنرانی درباره «آلبرکامو» از رادیو شنید که او را به فلسفه علاقمند کرد.^۲

در 19 سالگی او را به پاریس فرستادند، تا خود را برای ورود به «اکول نرمال سوپریور»^۳ یا دانشسرای عالی، معتبرترین نهاد آموزش عالی در فرانسه آماده کند، اما فضای منزوی کننده‌ی پاریس او را به فلسفه‌ی اگزیستانسیالیستی پوچ‌گرای «سارتر» متمایل کرد، فلسفه‌ای که در کافه‌های دانشجویی ساحل چپ رود سن! سرو می‌شد، فلسفه‌ای که در آن سارتر، از تقدم «وجود»

1. یکی از نویسندگانی که درباره‌ی دریدا نوشته است، «پل استراترن» است، وی در کتاب مختصر خود، «آشنایی با دریدا» شالوده‌های فکری این فیلسوف شالوده شکن را با زبانی روایی و رویداد نگارانه رصد کرده است. (همچنین دریدا، زندگی نامه ی خودنوشتی دارد که در سال 1991 با عنوان Cricumfession به چاپ رسیده است،)

2. پل استراترن، آشنایی با دریدا، ترجمه: پویا ایمانی، چ 1، تهران، نشر مرکز، 1389 ص 18

3. Ecole Normale Supérieure

بر «ذات» دفاع می‌کرد و عقیده داشت که چیزی به عنوان گوهر یا ذات انسانی وجود ندارد، ذهنیت (سوبژکتیویته)، به ما داده نشده است، ما خود آفریننده‌ی ذهنیت هستیم و راهی که برای زندگی بر می‌گزینیم ما را چنان که هستیم می‌سازد. دریدا در دومین تلاشش به سال 1952، موفق شد به دانشسرا سوپریور وارد شود.¹ وی در دانشگاه، زیر نظر «ژان هپولیت» متخصص در فلسفه-ی مارکس و هگل به تحصیل پرداخت.² او به مدت 5 سال به مطالعه‌ی آثار «هایدگر» و «هوسرل» پرداخت که بیشترین تاثیر را بر اندیشه‌ی سارتر گذاشته بودند، همچنین پدیدارشناسی (فلسفه‌ی آگاهی) مرهون پردازش‌های آنها بود، پدیدارشناسی راه را برای شناخت «خرد» مسدود می‌کرد و تنها به شهود راه می‌داد.

در 1954 جنگ استقلال الجزایر از فرانسه آغاز شد و دریدا از بومیان آنجا حمایت کرد، اما وی در سال 1957 پس از فارق التحصیلی به خدمت ارتش فرانسه برای جنگ در الجزایر فراخوانده شد، او برای تدریس داوطلب شد و به مدرسه‌ای خارج از محیط جنگ اعزام شد، دریدا خود را در بین این جنگ، دوگانه! و دوپاره یافت اما به استقلال الجزایر امید داشت. به هر حال آلام جنگ، روح دریدا را مجروح کرده بود. دریدا در سال 1960 با «مارگریت اکوتوریه» که هم شاگردی او در دانشسرای عالی بود ازدواج کرد. سال 1962 مصادف با استقلال الجزایر و نیز خود دریدا به عنوان فیلسوف بود.³

وی در ابتدا به حوزه‌ی پدیدارشناسی علاقه نشان داد و در سال 1957 رساله‌ی خود درباره‌ی آثار پدیدارشناسی «ادموند هوسرل» نوشت. در سال 1962 به ترجمه‌ای از هوسرل دست زد و مقدمه‌ای بر آن نوشت که برنده جایزه شد. پس از آن به نوشتن مجموعه‌ای از مقالات با مرکزیت موضوع «نقش نوشتار» در مجلات فرانسوی پرداخت. در سال 1967 دریدا با چاپ سه اثر وارد صحنه فلسفه شد، «گفتار و پدیدار» که پژوهشی درباره پدیدارشناسی هوسرل بود؛ «نوشتار و تفاوت» که مجموعه مقالاتی درباره شخصیت‌های معاصر چون «کلود لوی اشتروس»، «میشل فوکو» و «امانوئل لویناس» بود و مهم تر از همه «درباره گراماتولوژی»، در نتیجه انتشار این

1. همان ص 17

2. جان. کالینز، دریدا قدم اول، ترجمه علی سپهران، تهران، شیرازه، 1380 ص 16 و 15

3. پل استراتن، پیشین، ص 18 و 19

آثار و آثار بعدی دریدا در مقام فیلسوف به شهرت جهانی رسید. شیوه‌ی فلسفه‌ی دریدا که خیلی زود با عنوان دیکانستراکشن^۱ در جهان شهرت یافت، تقریباً در همه‌ی رشته‌های دانشگاهی تأثیرگذار بوده و حتی در فرهنگ عامه هم رسوخ پیدا کرده است. دریدا موضوع چندین فیلم و متن‌های ادبی واقع شده است. امروزه دریدا به عنوان فیلسوفی پر آوازه شناخته می‌شود.^۲

دریدا در سال 1956 موفق به دریافت بورس تحصیلی از هاروارد شده بود.^۳ در سوربن (1960-64) و اکول نورمال سوپریور (1964-84) فلسفه تدریس کرد. از سال 1984 نیز رئیس مرکز مطالعات علوم اجتماعی «اکول دهوت اتود» بوده است. از سال 1972 نیز در دانشگاه‌های «ییل» و «جانز هاپکینز» آمریکا، تدریس کرده است. در آن‌جا برخلاف دانشگاه کمبریج اندیشه‌هایش مورد توجه قرار گرفت.^۴ در سال‌های 1965 تا 72 با گروه «تل کل»^۵ که متشکل بود از «فیلیپ سولرس»، «ژولیا کریستوا»، «رولان بارت» و برخی دیگر، در ارتباط بود. آن‌ها درباره نظریه‌های معاصر به‌ویژه روان‌شناسی، ساختارگرایی و مارکسیسم بحث می‌کردند. دریدا گرچه فاصله‌ی خود را با جنبش‌های دانشجویی^۶ سال 1968 و نحله‌های مارکسیستی حفظ کرده بود، اما در نهایت به حمایت از اندیشه‌ی مارکس نیز پرداخت. وی همچنین نقش فعالی در «سازمان مجمع تحقیقات در تعلیمات فلسفی»^۷ بر عهده داشته است. دریدا در سال 1983 به تأسیس کانون بین‌المللی فلسفه، کمک کرد و خود نخستین رئیس آن شد.

1 deconstruction

2. مرضیه ملک‌شاهی، ترجمه چیست، فصلنامه مترجم، سال 24، شماره 56، ص 23 و 24

3. جان کالینز، پیشین ص 16 و 15

4. همان ص 152، 151

5 Tel Quel

6. جنبشی دانشجویی بود که در سال 1968 با هدف شکایت از محدودیت آزادی بیان در محیط دانشگاه آغاز شد اما به سرعت پای مسائل بزرگتر را پیش کشید، ماهیت دانشگاه نوین و روابط آن با جامعه و جایگاه دانشجویان در دانشگاه، از این مسائل بود که در واقع نقدی بر مدرنیته و فرهنگ یکسان ساز آن، نقد سرمایه داری سرکوب‌گرانه و تک‌گویی (مونولوگ) یکسویه‌ی اقتدار حاکمان جامعه بود، شعار دانشجویان «ممنوع کردن ممنوع است» بود، این جنبش مسائل مهم آموزش عالی را در جوامع صنعتی و دموکراتیک به عرصه‌ی عمومی کشاند تا راه حلی برای آن پیدا کند، جنبش دانشجویی با عنوان «اندیشه 68»، میراثی برای شرایط پست مدرن بود زیرا این جنبش نقطه‌ی عزمی برای ترسین انسانی بود که بر علیه ساختارهای تحمیل شده می‌شورد: «فلسفی، محمدتقی، بازخوانی اندیشه، تهران، نشر فرهنگ و اندیشه، 1377، صص 25-28»

7 Groupe de Recherche sur l'Enseignement Philosophique: GREPH

گفتار پنجم: چارچوب نظری و الگوی تحلیل

1- روش و پژوهش علمی

تحقیق و پژوهش جستاری منسجم در پی پاسخ به پرسش‌های پژوهشگر است. تلاش‌هایی چارچوب‌مند و منطقی، که در مسیر اندیشمند، برای یافتن پاسخ‌های خود قرار می‌گیرد، تحقیق یا پژوهش نامیده می‌شود. پژوهشگر کسی است که در پی حاکم پدیده‌ها و حقیقت پرسش‌های خود است. در این میان، روش و مسیرهایی که محقق طی می‌کند، پژوهش‌های علمی و غیر علمی را از هم تمییز می‌دهد، در واقع دانش‌های نظری، زاده‌ی روش‌ها و مبادی علمی دانشمندان است، روش مسیری است که پژوهشگر گام در آن می‌گذارد و این مسیر زمینه‌ی اندیشه و تلاش علمی او را فراهم می‌کند.¹ به عبارت دیگر «دانش نظری، بدون مسیر و معرفت علمی پدید نمی‌آید».²

2- روش شناسی

«روش‌شناسی یک دانش و علم درجه دوم است»³ یعنی دانشی است که به شناختِ پوششِ فکری دانشمند می‌پردازد، بنابراین روش‌شناسی غیر از روش است. روش‌شناسی معرفتی است که از تلاش برای شناسایی معرفتی دیگر، پدید می‌آید، معرفتی که موضوع آن «روش» است، به دیگر سخن، روش‌شناسی علمی است که با نگرش به روش شکل می‌گیرد و در مقام توضیح مسیر پوشش علمی دانشمند بر می‌آید.⁴ در نتیجه: «روش‌شناسی به عنوان یک دانش، علم و پدیده‌ای متاخر از روش است».⁵

روش‌شناسی را می‌توان موضوع روش‌شناسی قرار داد، بدینگونه روش‌شناسی به دو نوع

1. حمید پارسانیا، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، پیشین ص 69

2. حمید پارسانیا، نظریه و فرهنگ: روش‌شناسی بنیادین تکوین نظریه‌های علمی، مجله راهبرد و فرهنگ، شماره 23، پاییز 1392 ص 16

3. حمید پارسانیا، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی. پیشین ص 69

4. همان

5. حمید پارسانیا، نظریه و فرهنگ، پیشین ص 16

اول و دوم تقسیم می شود، روش شناسی هایی که ناظر به روش شناسی هستند به نوبه ی خود نیز علمی درجه دوم در روش شناسی محسوب می شوند، به عبارت دیگر روش شناسی ناظر به روش ها و روش شناسی ها است. روش شناسی به واسطه ی موضوع خود و پردازش موضوع، به عام و خاص نیز تقسیم می شود. بنیان های فلسفی و اهداف معرفتی به زایش انواع مختلف روش شناسی های عام منجر شده اند، که علاوه بر خود، هر کدام روش های خاصی را نیز تولید می کنند، نظریات علمی بواسطه ی شیوه ی نگرششان به موضوعات، زمینه ی استفاده از روش های کمی و کیفی را متناسب با خود، پدید آورده اند، در واقع روش ها ارتباط نظریه را با علم برقرار می کنند، از این روی، کارکرد روش شناسی، شناسایی این ارتباط است.¹

امروزه و در بستر علم مدرن، پارادایم ها و رویکردهای مختلفی در حوزه ی روش شناسی ظهور پیدا کرده اند، روش هایی که عموماً از شناسایی متن و زمینه های تولید دانش، تا آنالیزهای مفهومی و رویکردهای انتقادی، به بررسی علوم پرداخته اند؛ شیوه و سنت روش شناسی، همواره بر پایه ی نقد روش های پیشین خود استوار بوده است. پارادایم های جدید، خود را با پدیدار شدن بحران، یا آشفته سازی در پارادایم های قدیمی، سامان داده اند. روش های پوزیتیویستی و تجربه گرا در مواجهه با انتقادات فراوان و آشکار شدن بحران ناشی از ناتوانی بازنمایی های خود از واقعیات نامحسوس، گوی و میدان را در اختیار روش های معناگرا، تفهیمی و تفسیری و همچنین روش های انتقادی، گذاشت. بدینگونه سه رویکرد پوزیتیویسم، هرمنوتیک و پارادایم انتقادی، در علوم سیاسی و اجتماعی معاصر، مد نظر قرار گرفته اند. این سه رویکرد، در واقع بنیان های فلسفی هستند که روش های دانشی از دامان آنها، پا به عرصه ی وجود گذاشته اند.

3- روش شناسی بنیادین

حمید پارسانیا، روش شناسی بنیادین را با همین عنوان و ضمن چندین عنوان دیگر مورد پردازش قرار داده است. او معتقد است که مبادی هستی شناختی، معرفت شناختی و انسان شناختی در شکل گیری یک علم تاثیر بسزایی دارند، بنابراین آغازگاه دانش، مبادی و اصول

1. حمید پارسانیا، روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی، پیشین، صص 69-74

موضوعه‌ی آن است. سپس، یک چهارچوب کلی براساس آن مبادی ساخته می‌شود، که به آن روش بنیادین می‌گویند.^۱ در دیدگاه پارسانیا، عموماً دو رویکرد برای تبیین شکل‌گیری نظریه‌ها وجود دارد، رویکرد منطقی (که محصول صناعات منطقی است مانند استقراء و قیاس و تمثیل و...) و رویکرد معاصر (که محصول عوامل روانی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی هستند). رویکرد منطقی بی‌توجه به عوامل تاریخی و اجتماعی، حقیقت را جستجو می‌کند، اما رویکرد معاصر حقیقت و واقعیت را محصولی انسانی و فرهنگی می‌شمارد. تکوین یک نظریه، متأثر از «ابعاد منطقی معرفتی» و «زمینه‌های وجودی معرفتی» است که روش‌شناسی بنیادین به تبیین آن می‌پردازد.

پارسانیا، متمنی روشی است که هر دو بعد معرفت را فراهم آورد، روشی که هم کرانه‌ی حقیقت را، در نگاه به سرشت امور، پاس دارد و هم زمینه‌های تاریخی و اجتماعی شدن نظریه را پی بگیرد. وی بنیان‌های هستی، انسان و معرفت‌شناختی حکمت صدرایی را آغازگاه تحقق این آرزو معرفی می‌کند. مبانی صدرایی، هستی را تنها در جهان ماده خلاصه نمی‌کند و انسان را در دو عرصه‌ی ثبات و تغییر می‌بیند، معرفت نیز همچون نفس انسان است که حدودش جسمانی و بقائش روحانی است. بنابراین مبانی روش صدرایی، می‌تواند در تقابل با رویکردهای پست مدرن که از مبادی شکاکانه و نیست‌انگارانه نشات می‌گیرند و فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی را تهدید می‌کنند، یک مواجهه فعال باشد.^۲

4- نظریه، روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی

همانطور که گفته شد روش‌شناسی، معرفتی ثانوی است که از نظر به معرفت و روش، پدید می‌آید بنابراین هر معرفتی از روش متناسب خود بهره می‌گیرد، دانش‌ها از روش‌های مختلفی بواسطه‌ی اختلاف سطوح معرفتی استفاده می‌کنند، موضوعات مربوط به طبیعت، انسان و متافیزیک هر کدام روشی مخصوص به خود را برای تبیین اتخاذ می‌کنند، تفاوت در دانش‌های

1. حمید پارسانیا، روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی با تاکید بر رویکرد رئالیسم و نومینالیسم،

مجله معرفت فرهنگی، شماره 2 بهار 1392، ص 76

2. حمید پارسانیا، نظریه و فرهنگ، پیشین، ص 8

نظری با دانش‌های عملی در روش آن‌ها هم حضور دارد، برخی از روش‌ها تجربیدی و ذهنی، برخی دیگر حسی و تجربی و بعضی روش‌ها، مهارتی و عملی هستند و هر روشی، نوع خاصی از معرفت را تجویز می‌کند، از این جهت، روش‌های بنیادین با روش‌های کاربردی برابر نیستند.¹

روش بنیادین چهارچوب تکوین یک نظریه‌ی علمی است، که توسط اصول موضوعه و مبادی آن نظریه، بوجود آمده است بنابراین روش‌شناسی بنیادین به روش تولید نظریه نظر دارد اما روش‌شناسی کاربردی، به شناسایی روش کاربرد یک نظریه در حوزه‌های معرفتی مربوط به آن نظریه می‌پردازد. به بیان پارسانیا: «روش‌شناسی بنیادین شیوه شکل‌گیری نظریات علمی را دنبال می‌کند و به شیوه‌ی کاربرد نظریات، نسبت به موضوعات مورد مطالعه آنها نمی‌پردازد».² از این روی ساحت وجودی روش‌شناسی کاربردی، پس از تکوین نظریه است، به عبارت دیگر روش‌شناسی بنیادین به چگونگی شکل‌گیری نظریه می‌پردازد و روش‌شناسی کاربردی به چگونگی کاربردهای نظریه نظر دارد.³ روش بنیادین مکاتب متناسب با خود را بوجود می‌آورد و این مکاتب به تولید نظریه‌های هم جهت با خود می‌پردازد، روش‌های کاربردی نیز در مسیر این نظریه‌ها شکل می‌گیرند.⁴

پارسانیا در تعبیری ارگانیک و انداموار از علم، به جایشناسی روش بنیادین می‌پردازد، او یک علم را به موجودی زنده تشبیه می‌کند که نظریه، در مرکز حیات و به عنوان قلب آن قرار دارد، اندام‌های علم نیز عبارت است از حوزه‌های فعالیت نظریه. روش کاربردی در حکم رگ‌های این اندامواره است که وظیفه‌اش ایجاد ارتباط قلب - یعنی نظریه - با اندام‌ها - یعنی حوزه‌های فعالیت نظریه - می‌باشد، در این کالبد، مبادی و اصول موضوعه، در مقام روح و جان می‌نشینند، یعنی روش بنیادین، پیوند دهنده‌ی بین روح و قلب است. بنابراین روش‌شناسی بنیادین به عنوان یک علم به تبیین ارتباط نظریه با مبادی آن می‌پردازد. علاوه بر آن روش‌شناسی بنیادین به بررسی

1. حمید پارسانیا، روش‌شناسی علوم انسانی با رویکرد اسلامی، مجله پژوهش، سال اول، شماره 2، پاییز و زمستان 1388، ص 42

2. حمید پارسانیا، نظریه و فرهنگ، پیشین، ص 7

3. همان ص 10

4. حمید پارسانیا، روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی در علوم اجتماعی، پیشین ص 76

ابعاد مختلف نظریه، از جمله روش کاربردی نیز نظر دارد، یعنی همانگونه که کاربردها باید متناسب با نظریه باشد، نظریه هم زیر نظر مبادی بنیادین خود است. بنابراین، وجود دو روش، دو نوع روش‌شناسی را مصور می‌کند، که عبارتند از روش‌شناسی بنیادین و روش‌شناسی کاربردی. روش‌شناسی کاربردی ناظر به شرایط کاربرد یک روش در ارتباط با نظریه است و در واقع روش و ابزاری است که پژوهشگران را برای رسیدن به نتیجه‌ی پژوهش‌های عملیاتی، یاری می‌رساند. روش‌شناسی بنیادین نیز علمی است که ساحتی مبناشناس دارد و ارتباط واقعی میان مبادی بنیادین نظریه و روش کاربردی را تبیین می‌کند، با روش‌شناسی بنیادین، فرایند شکل‌گیری یک نظریه از آغاز رویش، نشان داده می‌شود، بنابراین روش‌شناسی بنیادین می‌تواند به عنوان یک سنج، ارتباط اجزای تشکیل دهنده‌ی یک دانش یا نظریه را بسنجد و پراکندگی یا هماهنگی علم را با مبادی و روش‌های کاربردی را نشان دهد، باید متذکر شد که روش‌شناسی بنیادین در حقیقت، زمینه را برای نقدهای روش‌شناختی فراهم می‌کند اما در کنار آن با نشان دادن شکل‌گیری یک اندیشه و مکتب، از مسیر بازنمایی آبخورها و ساختمان وجودیش، عرصه را برای نقد مبنایی و بنایی نیز باز می‌گذارد.¹

5- کاربرد روش‌شناسی بنیادین در رساله‌ی حاضر²

روش‌شناسی بنیادین در مقایسه و ناظر بر نظریه‌ی سه جهان پوپر، که بیانگر روابط معرفتی و منطقی شکل‌گیری یک نظریه می‌باشد، تدوین شده است، سه جهانی که عبارت است از جهان نفس‌الامر یا جهان نخست، (منهای آگاهی فردی و اجتماعی)، جهان فرد یا جهان دوم (عبارت از آگاهی و معرفت اندیشمند)، جهان فرهنگ یا جهان سوم (به معنای آگاهی اجتماعی)،³ علاوه بر آن روش‌شناسی بنیادین ناظر به نظریه‌های کلان است بنابراین در نظریه‌های خرد، ثمر چندانی نخواهد داشت. با وجود زمینه‌های مختلف در شکل‌گیری علوم، گزینش تنها یک روش، برای

1. همان ص 77

2. مصاحبه‌ی نگارنده با اصغر اسلامی‌تنها (94/6/21) دانش آموخته دانشگاه باقرالعلوم (ع)

3. یوسف اباذری، حل مساله، مجله مطالعات جامعه‌شناختی، شماره 21، پاییز 1382، صص 303-318

تحقیق، گرچه کار پژوهش را آسان می کند اما همواره ممکن است منجر به تنگناهای معرفتی برای پژوهشگر شود،^۱ خاصه زمانی که پژوهنده در پی بررسی انتقادی اندیشه‌ای سیاسی و استلزامات سیاسی آن است. گرچه روش‌شناسی بنیادین به صورت مطلوب مبادی فلسفی را استخراج می کند اما موضوع این رساله بیش از آن که در پی بازشناسی مبنایی اندیشه باشد، در پی نقد است، نقدی که هم مبنا و هم بنای منظومه‌ای فکری را به صحنه‌ی پاسخ گویی بکشاند؛ بنابراین روش‌شناسی بنیادین ذاتاً نمی تواند معیاری برای نقد باشد.

روش‌شناسی بنیادین - به تعبیر راقم این سطور- روشی شکلی و قالب محور است یعنی چارچوب شکل گیری یک نظریه را توضیح می دهد و نظریه را در بستری برای پردازش قرار می دهد اما نسبت به محتوا قضاوتی نمی کند، از این رو با چهارچوب‌های نظری که محتوا را مورد ردیابی موضوعی قرار می دهند، تفاوت ماهوی دارد. به دیگر سخن روش بنیادین چهارچوب یک نظریه را می چیند و نظریه را در یک ظرف برای تحلیل قرار می دهد. پارسانیا در این رابطه تصریح می کند که:

«روش‌شناسی بنیادین پیامدهای منطقی مبادی و اصول موضوعه نظریه و یک علم را جستجو می کند و عهده دار صدق و کذب مبادی یا صدق و کذب نظریه‌ای نیست که بر اساس آن مبادی شکل می گیرد؛ روش‌شناسی بنیادین تنها خطاهای روش شناختی یک نظریه را بیان می کند.»^۲

از این جهت ما این روش را برای رساله برگزیدیم، تا بتوانیم مبنایی اندیشه‌ی ژاک دریدا را در قالبی مشخص و قابل دسترسی قرار دهیم و سپس در بخش پایانی وارد محتوا شده، و دست به نقد انگاشت‌های او بزنیم. به عبارتی بهتر، ما از روش بنیادین برای دسته بندی مبنایی اندیشه دریدا استفاده می کنیم اما در بخش نقد، با توسل به روش ترکیبی، به نقادی بنایی و مبنایی اندیشه وی خواهیم پرداخت.

لازم به ذکر است که در فرایند شکل گیری یک نظریه، عوامل و دلایل مختلفی دخالت

1. سیدعلی محمودی، فلسفه سیاسی کانت، تهران، نشر نگاه معاصر، 1384، ص 22

2. حمید پارسانیا، نظریه و فرهنگ، پیشین، ص 11

دارد. مبادی و اصول موضوعه‌ای که یک نظریه و دانش، متناسب با آنها، شکل می‌گیرد، عبارت است از: مبادی هستی‌شناختی، مبادی انسان‌شناختی، مبادی معرفت‌شناختی و مبادی سایر علوم؛ این ریشه‌ها، عوامل وجودی معرفتی و علمی هستند،^۱ علاوه بر این، نظریه از زمینه‌های وجودی دیگری که بیشتر جنبه انگیزشی و غیر معرفتی دارند، نیز بهره می‌برد و بلکه تأثیر این دست از زمینه‌ها کمتر از زمینه‌های معرفتی نیست. زمینه‌های وجودی غیر معرفتی را می‌توان به عوامل فردی و اجتماعی تقسیم کرد: عوامل فردی تکوین یک نظریه به زمینه‌های شخصیتی نظریه‌پرداز باز می‌گردد؛ نوع، انگیزه‌های شخصی، زمینه‌های خانوادگی، تجربیات زیستی، خصوصیات روانی، از جمله عوامل فردی است. عوامل اجتماعی غیر معرفتی نیز تقسیمات دیگری را در پی می‌آورد که به نوبه خود بر عوامل وجودی فردی تأثیر گذارند، و به اقسامی مانند عوامل اقتصادی، سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و... تقسیم می‌شوند.^۲ ما در اینجا، بیش از پرداخت به زمینه‌های غیر معرفتی، با پی گرفتن مبادی علمی به سراغ تبیین مبانی اندیشه دریدا، خواهیم رفت.

6- روش‌شناسی ترکیبی^۳

سید علی محمودی در کتاب «فلسفه‌ی سیاسی کانت» برای فهم متون سیاسی کانت و ارزیابی آن از سه روش به طور ترکیبی بهره گرفته است، تمرکز اصلی او بر روی فهم متن فلسفه‌ی سیاسی و ارزیابی آن است. از آنجا که فلسفه‌ی سیاسی از مسیر پرسشگری و نقادی به باید و نباید، الزام و ضرورت، یا عدم آنها می‌پردازد، نیازمند توضیح مفاهیم فلسفی و سپس ارزیابی انتقادی آنهاست. محمودی با این مقدمه ارزیابی انتقادی متون فلسفی، که متعلق به زمان و مکان و اندیشوران متفاوت است را وابسته به شناخت خردمندان و واقع‌گرایانه از متن‌های فلسفی می‌داند. او می‌افزاید، روش‌های گوناگونی برای فهم متن وجود دارد اما برای فهم متون فلسفی، باید به سراغ روش‌های فلسفی رفت. وی سپس، لزوم نظارت روش، بر موضوع و متن را متذکر

1. همان ص 21

2. همان ص 12

3. سیدعلی محمودی، پیشین، صص 21-36

می شود و از پنج روش رایج برای فهم متن نام می برد:

1- زبانشناسی^۱

2- گفتمان^۲

3- فهم تفسیری^۳

4- پدیدار شناسی^۴

5- شالوده شکنی^۵

روش ترکیبی از سویی ناظر به متن است، و از سوی دیگر با مفاهیم و آموزه های فلسفی دست و پنجه نرم می کند، هر متن فلسفی، متأثر از زمینه هایی است که در شکل گیری آن موثرند؛ بنابراین فهم متن مبتنی بر فهم زمینه هاست. این ابتناء، پژوهشگر را نیازمند فهم روشمند از متن سیاسی فلسفی کرده است، روش فهم تفسیری (هرمنوتیک) این امکان را برای محقق فراهم میکند. جدای از متن، مفاهیم بکار برده شده، توسط اندیشمند نیز، نیاز به شناسایی، توضیح و تحلیل دارند، برای این منظور نیز از روش های تحلیل مفهومی و ارزیابی انتقادی استفاده شده است. به طور خلاصه ارکان روش ترکیبی عبارتند از:

الف. متن و زمینه: فهم تفسیری^۶

ب. تحلیل مفهومی^۷

ج. ارزیابی انتقادی^۸

محمودی بر وجود نظم منطقی در کاربست این روش ها تاکید می کند، بدینگونه که محقق از شناخت زمینه آغاز می کند و نسبت متقابل میان متن و زمینه را می سنجد، سپس به تحلیل و تبیین مفاهیم موجود در متن می پردازد و در پایان کار، بوسیله ی ارزیابی انتقادی، مفاهیم و

-
1. Linguistic
 2. Discourse
 3. Hermeneutics
 4. Phenomenology
 5. Deconstruction
 6. Text & Context: Hermeneutic
 7. Conceptual Analysis
 8. Critical Evaluation

آموزه‌های تبیین شده را، بر بنیان‌های فلسفی متن، مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. اکنون به تبیین هریک از اضلاع این روش ترکیبی می‌پردازیم.

6-1. متن وزمینه: فهم تفسیری

متون فلسفه‌ی سیاسی از زمینه‌های گوناگونی متأثرند، بنابراین در خلأ شکل نمی‌گیرند، روش فهم تفسیری مبین این مطلب است که یک متن، محدود به یک معنی نیست، بلکه زمان و مکان شکل‌گیری متن، تاویل‌های مختلفی از آن به دست می‌دهد. واژگان دارای بار معنایی قراردادی و تاریخی هستند و متن، کلیتی متشکل از گزاره‌هاست، گزاره‌ها، گرچه صورتی جدا از نیت نویسنده هستند، اما از خود او جدا نیستند. گزاره‌ها با متن، در رابطه‌ای دوسویه برای فهم قرار دارند و در یک کنش دیالکتیکی و تکاملی شکل می‌گیرند. علاوه بر آن، شناخت نوشتار، به شناخت نویسنده نیز نیاز دارد، چنانکه شناخت نویسنده مبتنی بر شناخت متن اوست. بنابراین فهم روانشناختی، هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و مبانی فلسفی نویسنده، به همراه فهم زبانی از متن، مقدمات فهم روشمند متن هستند، «تاماس اسپریگنز» معتقد است باید عینک نویسنده را بر چشم زد، تا بتوان به فهم متن او رسید.

در نسبت میان متن و زمینه دو گرایش وجود دارد، گرایش اول زمینه‌ها را چهارچوب نهایی فهم متن می‌داند، و گرایش دوم بر اقتدار تام متن تاکید میکند، و فهم متن را بدون توجه به زمینه‌ها، در درون متن جستجو می‌کند. «کوئتین اسکینر» این دو گرایش را جمع کرده و برای هرکدام در فهم معنا مقامی قائل شده است. او برای فهم متن از زمینه آغاز می‌کند. مسلماً متن از زمینه تاثیر می‌پذیرد اما نه به معنای پیروی بی چون و چرای متن از زمینه، متون فلسفه‌ی سیاسی نیز از زمینه‌ها متأثر است، اما طرح‌های فیلسوف، محصول اندیشه‌ی فیلسوفانه‌ی اوست، که دارای مبانی فلسفی و ساختار نظام‌مند و حاوی آموزه‌های فرا زمانی و مکانی است. درست است که برای فهم زمینه‌های کار یک فیلسوف، رجوع به سایر نوشته‌های او و معاصرانش ضروری به نظر می‌رسد، اما به هر حال، برای فهم، با وجود زمینه‌ها، ابتناء بر متن است. از این جهت، آشنایی با ساختار متن، به فهم روشمند آن کمک می‌کند، ساختار متن سه پایه دارد:

1- صورت متن،^۱

2- مدلول متن،^۲

3- مفروض متن.^۳

صورت متن عبارت است از واژگان آن که دانستن آن مشکل نیست، گزاره‌ها در پیوند معنایی، «عبارت»ها را می‌سازند که آنها، نماینده‌ی دلالت‌های متن هستند، اما برای فهم فرضیه‌ی نویسنده‌ی باید به فراسوی متن راه یافت. به عبارت دیگر، پژوهشگر در یک فرایند، ابتدا معنای متن را کشف می‌کند، سپس منطق متن را دنبال می‌کند و سرانجام به جستجوی فرض‌ها می‌پردازد، که لزوماً در متن و دلالت‌های آن حضور ندارند. انگاره‌های نویسنده به فراسوی متن گذر میکند و در بند متن نمی‌ماند، بنابراین یافتن فرض‌ها پس از کشف معنا و منطق متن بسیار دشوار می‌نماید. محمودی برای فهم متن و یافتن انگاره‌های کانت، متون فلسفی او را بر اساس پنج زمینه‌ی عمده، مورد مطالعه قرار داده است. عرصه‌های مورد کاوش بدین قرارند:

1- زمینه‌ی زبانی:

زبان نوشتار، میان فیلسوفان مغرب زمین، همواره، از شالوده‌ای ادبی برخوردار بوده است و بواسطه‌ی آرایه‌هایی همچون تشبیه، کنایه، ایجاز، ایهام و... پهلو به ابهام زده است، شاید از این روست که فیلسوفان پست مدرن، عاجزانه به عدم ثبات معنای متن تاکید می‌کنند. از این روی محمودی، کوشیده است در فهم متون سیاسی کانت، «میان‌متن‌ها»^۴ را کشف کند.

2- زمینه‌ی فلسفی:

فهم متون فلسفه‌ی سیاسی در شیوه‌ی پویش فلسفی فیلسوف، نهفته است، این دستگاه فلسفی فیلسوف است که به گزاره‌های فلسفه‌ی سیاسی او، معنا می‌دهد.

3- زمینه‌ی فلسفی - فکری اندیشوران:

برای فهم عمیق اندیشه‌ی سیاسی فیلسوف، فهم میراث فلسفی - فکری اندیشمندانی که بر

1 . Said
2 . Implied
3 . Assumed
4 . Inter Text

وی تاثیر گذاشته‌اند ضروری است، چه اندیشمندانی که فیلسوف از آنها وام گرفته است چه کسانی که مورد نقد و پردازش فیلسوف واقع شده‌اند.

4- زمینه‌ی تاریخی:

رخدادهای تاریخی از جمله دگرگونی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، برای متن اندیشور، بستر سازی می‌کند، اندیشه‌های سیاسی بر زمینه و رویدادهای تاریخی تکیه دارند بنابراین فهم آنها به فهم زمینه‌های تاریخی گره خورده است.

5- زمینه‌ی شخصی:

پیشینه‌ی خانوادگی، پرورشی، آموزشی، دینی و اجتماعی، همچنین خلیقات و عادات فردی فیلسوف، کمک می‌کند متن‌های فلسفه‌ی سیاسی او، شناخته شود. بنابراین شناخت فیلسوف در فهم متن او کارگر است.

6- 2. تحلیل مفهومی

متون فلسفه‌ی سیاسی، انباشته از مفاهیم و عناصری بنیادین است، مهمترین آنها عبارتند از: حق، آزادی، عدالت، برابری، قانون، قدرت، اقتدار، مشروعیت، بردباری، جنگ، صلح، و قرارداد؛ تحلیل مفهومی تلاش می‌کند با کشف معنی، پیش‌انگاشت‌ها و چگونگی روابط درونی مفاهیم به توضیح آنها بپردازد. روش تحلیل مفهومی، کاوشی در مفاهیم بنیادین فلسفه‌ی سیاسی است، از این منظر، متفاوت از «فلسفه‌ی زبان»^۱ است. تحلیل مفهومی، جریانی در برابر اثبات‌گرایی منطقی است که با روش زبانی به کاوش فلسفه‌ی سیاسی می‌پردازد و مفاهیم و گوهر آموزه‌های فلسفی را قربانی ساختار واژگانی می‌کند. تحلیل مفهومی در پی کشف گوهر معانی مفاهیم، از طریق فهم پیوستگی و سازگاری ابعاد و اجزاء آنها است. به عبارت دیگر تحلیل مفهومی می‌کوشد، هم شالوده‌ها، پیش‌انگاشت‌ها و مدلول‌های مفاهیم را بشناسد، هم گوهر مفاهیم و کیفیت سازگاری یا ناسازگاری آنها را دریابد. با تحلیل مفهومی، از مسیر کشف معانی مفاهیم، می‌توان به تفاوت کاربرد آنها نزد فیلسوفان مختلف پی برد.

تحلیل مفهومی تلاشی برای استخراج مفاهیم شناور در متن و دستیابی به هسته‌ی مرکزی مفاهیم، بوسیله‌ی پیرایش آنهاست که لازمه‌ی نقد و داوری است. به طور خلاصه، کارکرد تحلیل مفهومی در سه سطح و مرحله صورتبندی می‌شود:

- 1- تأمل در یک مفهوم به منظور راه بردن به معنی کلی آن.
 - 2- شناخت ابعاد و روابط درونی مفهوم و دریافت پیوند آن با مفهوم یا مفاهیم دیگر. این پیوستگی یا گسستگی و رابطه و نسبت میان مفاهیم، با بهره‌گیری از روش منطقی، سنجیده می‌شود.
 - 3- پیرایش مفهوم و فهم دلالت واقعی آن‌ها با استفاده از پیوندهای منطقی و توضیح مفاهیم.
- محمودی پس از صورتبندی تحلیل مفهومی، مفاهیم فلسفه‌ی سیاسی کانت را در سه دسته‌ی مفاهیم فلسفه‌ی نظری، مفاهیم فلسفه‌ی عملی و مفاهیم فلسفه‌ی سیاسی، شناسایی و پردازش می‌کند. وی مفاهیم دستگاه «فلسفه‌ی نقادی کانت» را دارای معانی و دلالت‌های مخصوص به خود می‌داند که برخی از مفاهیم برساخته‌ی کانت و برخی دیگر مفاهیم مشترک فلسفی است اما در دستگاه کانتی معانی خاصی پیدا می‌کنند. از این روی، محمودی برای فهم فلسفه‌ی سیاسی کانت، با پیروی از روش تحلیل مفهومی، به جای دسته‌بندی نوشته‌های کانت، ساختار پژوهش خود را بر پایه‌ی تقسیم بندی موضوعی (مفهومی) سامان می‌دهد.

6-3. ارزیابی انتقادی

تحلیل مفهومی، زمینه را برای ارزیابی انتقادی مهیا می‌کند، که سه مرحله‌ی عمده را در بر می‌گیرد:

- 1- اعتبار سنجی پیش‌انگاشت‌ها و بنیادهایی که پایه و اساس مفاهیم را تشکیل می‌دهند. ارزیابی انتقادی، ابتدا از استحکام یا گسیختگی زیرساخت‌های نظری و اخلاقیِ اندیشه سیاسی، اطمینان حاصل می‌کند.

2- مقایسه‌ی فرضیه و آموزه‌های فلسفه‌ی سیاسی اندیشمندان، با پیش فرض‌ها و بنیان‌های نظری او. به عبارت دیگر، ارزیابی انتقادی در این مرحله، به بررسی تناسب و هماهنگی بین آموزه‌های فلسفه‌ی سیاسی، و «مبانی فلسفی» اندیشمندان، می‌پردازد. در این مرحله سازگاری یا ناسازگاری نتایج فلسفه‌ی سیاسی با مبانی نظری و هنجاری یک نظریه و اندیشه، سنجیده می‌شود.

سنجش کیفیت و میزان عینیت^۱ و کلیت^۲ در آراء و آموزه‌های یک فلسفه‌ی سیاسی. در این مرحله تاثیر تحولات تاریخی در اندیشه فیلسوف مورد بررسی قرار می‌گیرد، با این پرسش کلیدی که رویدادهای تاریخی زمانه‌ی اندیشور سیاسی، تا چه میزان در آموزه‌های او تاثیر گذار بوده است؟ آیا این آموزه‌ها از کلیت و عینیت برخوردارند؟ یعنی می‌توانند مفاهیمی عام و فراتاریخی باشند، یا هویتی تاریخی دارند؟، به میزانی که آموزه‌ها، از کلیت و عینیت بهرمنند باشند، هویتی فراتاریخی و جهانشمول می‌یابند و از تعلق به زمانه و زاینده‌ی خویش، رها می‌گردند.

7- کاربرد روش‌شناسی ترکیبی در این رساله

محمودی معتقد است که متون فلسفه‌ی سیاسی در خلأ آفریده نمی‌شوند.^۳ وی برای گریز از خلأ معرفت‌شناسی در استفاده از یک روش، روش فهم تفسیری (هرمنوتیک) را تجویز می‌کند و سپس برای تحلیل مفاهیم فلسفی از روش تحلیل مفهومی و ارزیابی انتقادی بهره می‌برد. پارسانیا نیز تاکید می‌کنند که نظریات علمی، که به موضوعات خاص می‌پردازند، اصولاً در خلأ شکل نمی‌گیرند، بلکه مبتنی بر اصول موضوعه و مبادی خاص خود هستند.^۴

روش‌شناسی ترکیبی علی‌محمودی در پاره‌ای از مقاطع، خصوصاً در بررسی عوامل و زمینه‌های تاثیرگذار بر نظریه و دانش، با روش بنیادین پارسانیا، پیوند دارد. گرچه پارسانیا با تاکید بر مبادی نظریه و علم، عوامل و زمینه‌های غیر معرفتی را در شکل‌گیری مبادی و اصول

- 1 . Objectivity
- 2 . Universality

3. همان ص 24

4. حمید پارسانیا، نظریه و فرهنگ، پیشین، ص 22

موضوعه‌ی نظریه و اندیشه، پی گرفته است، و محمودی، به تاثیر زمینه‌ها، با تکیه بر فهم متن، رخدادهای تاریخی و زمینه‌های فردی و اجتماعی را موثر قلمداد کرده است، اما تاکید بر زمینه، وجه مشترک هر دو روش است. در پردازش به زمینه‌ها، روش‌شناسی بنیادین به دنبال زمینه‌های شکل‌گیری مبادی فلسفی اندیشمند است، اما روش هنرمونوتیک و تحلیل مفهومی می‌کوشد که عوامل موثر در فهم ساختار متن و مفاهیم و دلالت‌های آن‌ها را بیابد.

بنابراین با وجود رویکرد انتقادی، ما در این رساله، برای درک انگاره‌های سیاسی ژاک دریدا نیازمند فهم مفاهیم او هستیم، اما مقدمه‌ی این موضوع فهم مبادی و اصول موضوعه‌ی اندیشه وی است، از این رو، ما در بخش نخست، و در شناسایی مبانی نظری اندیشه دریدا، از روش‌شناسی بنیادین استفاده کرده‌ایم، به نظر نگارنده پارسانیا و روش‌شناسی بنیادین چارچوب جامع و بهتری را برای شناخت مبادی فلسفی یک متن یا اندیشه، اتخاذ کرده است؛ روش‌شناسی بنیادین یک روش عام است که می‌شود آن را در هر رشته و معرفتی بکاربرد زیرا روش‌شناسی بنیادین، نشانگر مسیر شکل‌گیری دانش است؛ اما چون فصل مهم این رساله، بررسی انتقادی منظومه‌ی فکری دریدا در بازتاب‌های اندیشه‌ی سیاسی اوست، نیازمند یک روش انتقادی هستیم؛ روش ترکیبی، روشی است که در بخش‌های فهم نظریه و ارزیابی انتقادی بکار ما خواهد آمد. روش‌شناسی ترکیبی در یک فرایند منطقی، ما را در فهم و کشف استلزامات و دلالت‌های سیاسی اندیشه ژاک دریدا یاری می‌دهد، علاوه بر آن استخراج مفاهیم سیاسی را در اندیشه‌ی دریدا تسهیل می‌کند و در نهایت سنجش نسبت میان دلالت‌های سیاسی و مبادی فلسفی دریدا را برای این قلم فراهم می‌کند.

جمع‌بندی

بسترهای نخستین شکل‌گیری پسامدرنیسم در درون مدرنیته رشد یافته و عرصه را برای ورود به «وضعیت» جدید در دنیای معاصر فراهم کرد، مدرنیته زمانه‌ای است که در پی نوسازی مداوم، با انکار باور و کنش متافیزیکی و همچنین تسخیر طبیعت بر خرد بشری اتکا و بسنده کرد؛ مدرنیسم به عنوان مکتبی که عناصر مدرنیته را بر سطحی ایدئولوژیک حمل می‌کرد محصول

مدرنیته بود، همزمان باورهای مدرنیستی از درون و برون این سنت فکری مورد حمله قرار گرفت و با ظهور ساختارگرایی از پس اندیشه های مارکس، کی پرگارد، نیچه و سپس با مکتب فرانکفورت، هایدگر، سارتر، هوسرل، لوی استروس و... با بحران مواجه شد، عبور از ساختارگرایی به پسا ساختارگرایی، ظهور پسامدرنیسم را رقم زد؛ پسامدرن ها همدوش با اگزیستانسیالیست ها بر خلاف بنیادگرایان و سنت گرایان از درون سنت فکری مدرنیسم، به نقد درونی و تعدیل عناصر آن، در واقع اندیشه های پیشینی را به قالب های جدید منتقل کردند، دریدا از بزرگان این انتقال و شیوهی فکری است؛ در واقع ژاک دریدا محصول سده ها اندیشه و ورزی غربی ها در حوزه ی فلسفه، هنر و سیاست است.

برای بررسی انگاره های دریدا در سیاست، نیازمند شناخت مبانی، دلالت ها و استلزامات سیاسی او هستیم، در فصل گذشته روش نیل به این مقصود را با اتکا به دو دسته از روش شناسی بیان کردیم، روش شناسی بنیادین متکفل توضیح مبانی اندیشه ی دریدا است و روش ترکیبی نیز نگارنده را در استخراج دلالت ها و استلزامات سیاسی دریدا یاری خواهد کرد.